امپریالیسم و اقتصاد جهانی

بوخارین

مقدمه از لنین

امپریالیسم و اقتصاد جهانی

مقدمه لنین

اهمیت و فوریت موضوعی ، که در نوشته نیکلای بوخارین مورد بررسی قرار می‌گیرد ، محتاج به توضیح اضافه نیست . مساله امپریالیسم نه تنها یکی از اساسی ترین ــ بلکه می توان گفت ــ اساسی ترین مساله در حوزهٔ علم اقتصاد است ، که موضوع بررسی اش تغییر شکل سرمایه‌داری درجدیدترین عصر میباشد . شناخت واقعیاتی که به آن مربوط اند و مولف بر پایه جدیدترین اسناد آنان را به این صورت غنی گردآوری کرده است ، برای هر کس که نه تنها به اقتصاد ، بلکه به هر حوزه دلخواه زندگی اجتماعی جدیدعلاقمند است ، الزامی است . طبعا " از یک ارزیابی تاریخی مشخص جنگ فعلی * نمیتوان سخن راند ، بدون آنکه این ارزیابی بر توضیح کامل جوهر اقتصادی و سیاسی امپریالیسم مبتنی باشد .

از سوی دیگر نمیتوان موقعیت اقتصادی و دیپلماتیک دهساله اخیر را درک نمود و بدون این درک ، صحبت کردن از تدوین نظریه صحیح نسبت به جنگ بسادگی خنده‌آور است . از نقطه نظر مارکسیسم ، که در این مورد اصولا " شروط علم مدرن را بخصوص با انعطاف منعکس میکند ، میتوان در باره اهمیت "علمی" آنچنان روشن‌هائی که ، تحت ارزیابی تاریخی مشخص جنگ بیرون کشاندن "واقعیت چه‌ها" مطبوع و یا قابل تحمل برای طبقات حاکمه رااز " اسناد " دیپلماتیک ، ازوقایع سیاسی روزانه و غیره می‌فهمند ، تنها لبخند زد . پلخانف مجبور به وداع همیشگی از مارکسیسم بود ، برای

---

* ــ (جنگ جهانی اول) .

آنکه بتواند بیرون کشاندن "واقعیت چه هائی‌را که برای بوریشکوبچ و میلیوکف مطبوع هستند ، بجای تحلیل خصایص عمده گرایش امپریالیسم ، بعنوان یک نظام مناسبات اقتصادی جدیدترین ، انکشاف یافته‌ترین ، رسیده وبیش‌از حد رسیده سرمایه‌داری جایگزین کند . در این رابطه مفهوم علمی امپریالیسم به سطح فحاشی به‌رقبای بلافصل ، دشمنانی که در زمینه طبقاتی متشابه قرار دارند ، تنزل داده میشود . در این زمان فراموشی لغات ، از دست دادن اصول ، به کنار گذاردن جهانبینی‌ها ، به فراموشی سپردن قطعنامه‌ها ، و قول دادن‌های رسمی از هیچ چیز نباید تعجب کرد . اهمیت علمی کاربوخارین بخصوص‌دراین قرار دارد ، که او واقعیات اساسی اقتصاد جهانی را که با امپریالیسم بعنوان یک کلیت ، بعنوان مرحله تکامل معینی از سرمایه‌داری که به بالاترین درجه انکشاف رسیده و مرتبط است،مشاهده مینماید . دوره‌ای از یک سرمایه‌داری نسبتا " مسالمت آمیز " وجود داشت که در آن سرمایه‌داری در کشورهای توسعه یافته اروپا فئودالیسم را کاملا " نابودکرده‌و توانسته بود خود را با ــ نسبتا " ــ آرامش بزرگ و یکنواختی ، تحت توسعه طلبی " مسالمت آمیز " مناطق بزرگ اشغال نشده‌ای را که هنوز برای همیشه به گرداب سرمایه‌داری کشانده نشده بودند ، انکشاف دهد .

همچنین در همین عصر ، که تقریبا " با سالهای ۱۹۱۴ ــ ۱۸۷۱ برابراست ،طبعا " سرمایه‌داری ، "مسالمت‌آمیز "شرایطزندگی‌ای‌خلق نمود ، که "صلح"واقعی هم به مفهوم عمومی طبقاتی و هم به مفهوم نظامی بسیار دور بود . برای نه‌دهم ساکنین کشورهای توسعه یافته وبرای صدها میلیون مردم مستعمرات‌وکشورهای عقب مانده این دوره ، "مسالمت آمیز " نبوده ، بلکه عصر اختناق ، رنج و ترس بود ــ ترسی که شاید به این علت به این مهیبی بود ، زیرا بصورت " ترس بدون پایان "تظاهر مینمود . این عصر اکنون برای همیشه به انتها رسیده وبجای آن یک عصر نسبتا " طوفانی‌تر ، پرجهش و پر تصادم ، با خصلتی غنی از اختلافات جایگزین شده ، عصری که خصلت آن برای توده مردم نه "ترس بدون پایان " بلکه " پایان ترس"

میباشد .

بخصوص‌دراین‌رابطه‌باید توجه شود که ، این تغییر بوسیله هیچ چیز مگر بوسیله تکامل و توسعه وادامه مستقیم گرایش‌های بنیادی سرمایه‌داری و اصولا " تولید کالائی بوجود آمده است . رشد مبادله ، رشد صنعت بزرگ اینها گرایش‌های بنیادی ای هستند که ، در طی قرون متمادی در تمام دنیا قابل مشاهده‌اند . در مرحله رشد معینی از مبادله ، در مرحله رشد معینی ازصنعت بزرگ ، مرحله‌رشدی که تقریبا " در مرز قرن ۱۹ و ۲۰ به آن حصول یافته شده بود ،مبادله‌چنان بین المللی شدن روابط اقتصادی و سرمایه را به بار آورد ، صنعت به چنان حجمی رشد یافت ، که‌بجای رقابت آزاد انحصارات‌جای گزیدند ، خود بنگاههائی که در رقابت آزاد ، با یکدیگردر داخل یک کشور و یا در روابط بین کشورهای مختلف قرار داشتند ، دیگر بعنوان تعیین کننده نبودند ، بلکه‌رسته‌های بنگاههای انحصاری ، تراستها . "ارباب" تعیین کننده دنیا دیگر سرمایه مالی است ، که دارای قابلیت تحرک‌وانعطاف ویژه‌ای است و بوسیله درهم آمیختن بخصوص وسیع ملی و بین المللی نمودار میگردد ، که بمقیاس‌وسیعی غیر شخصی و از تولید مستقیم منفصل است ، که بخصوص بسادگی متراکم میشود ، بطوریکه واقعا " چند صد میلیارد و میلیونر سرنوشت تمام دنیا را در دست خود دارند . بصورت مجرد و تئوریک میتوان به نتیجه‌ای رسید ، که کائوتسکی هم که‌بوجهی دیگر با مارکسیسم وداع کرده است ــ در عمل به آن رسیده است : یعنی اینکه‌اکنون دیگر چندان از تجمع این غول های سرمایه دریک تراست یگانه بین المللی ، که رقابت و مبارزه سرمایه های مالی از نظر دولتی جدا از هم را با یک سرمایه‌مالی مجتمع بین‌المللی تعویض می‌نماید ، دورنیست .

اما این نتیجه‌گیری دقیقا "آنچنان انتزاعی ، ساده‌گرایانه و نادرست است ، که تفکرات متشابه " استرویست‌ها " و "اکونومیست‌های " ما در سالهای ۹۰ قرن گذشته بود ، زمانی که آنان از خصلت مترقی سرمایه‌داری ، از غیر قابل‌اجتناب بودن ، از پیروزی نهائی آن در روسیه ــ یک بار نتایج پوزش

طلبانه‌گرفته (تسجید سرمایه ، سازش با آن ، تجلیل سرمایه بجای مبارزه با آن) و بار دیگر نتایج غیر سیاسی (یعنی نفر سیاست ، یا نفی اهمیت آن ، نفی احتمال تشنجات عمومی و سیاسی و غیره ــ این در باره استباه ویژه اکونومیستها) ــ یا اما بخصوص گرفتن نتایج اعتصاب گرایانه ("اعتصاب عمومی") بصورت لاهوشی کردن حرکت اعتصابی که تا سر حد فراموشی یا انکار اشکال دیگر حرکت ادامه یافته و یک "جهش" از سرمایه داری به نفی کن به توسط روشهای خلص اعتصابی ، تنها و تنها بوسیله اعتصاب میکند . علائمی وجود دارند که احتمالا " حتی امروز هم ، واقعیت غیر قابل انکار مترقی بودن سرمایه داری در مقایسه با " بهشت "نیمه خرده بورژوائی رقابت آزاد و همچنین غیر قابل اجتناب بودن عملی امپریالیسم ، پیروزی نهائی آن بر سرمایه‌داری (مسالمت‌آمیز) در کشورهای توسعه یافته جهان ، به اغلاط و اشتباهات سیاسی و غیر سیاسی بسیاری می‌انجامد .

بخصوص در مورد کائوتسکی بریدن آشکار از مارکسیسم شکل نفی و فراموشی سیاست ، شکل "جهش" بر فراز بحرانهای متنوع و فراوان سیاسی و تغییرات را در عصر امپریالیسم ، نه شکل دفاع از امپریالیسم ، بلکه شکل رویای یک سرمایه‌داری " مسالمت آمیز" را بخود گرفته است . امپریالیسم "غیر مسالمت‌آمیز" ، جنگ‌طلب و پر سانحه جانشین سرمایه‌داری "مسالمت آمیز" شده ، این‌را کائوتسکی باید اعتراف نماید ، زیرا که او در سال ۱۹۰۹ در یک نوشته بخصوص*، که در آن برای آخرین بار با استنتاجات یکپارچه بعنوان مارکسیست تظاهر نموده بود ، به آن اعتراف کرده است . اما اگر اشکال نداشته باشد ، که به سادگی ، آشکارا و زمختانه از عودت امپریالیسم به یک سرمایه‌داری "مسالمت‌آمیز" خواب دید ، ــ آیا امکانپذیر نخواهد بود که به این رویاهای ذاتا " خرده بورژوائی شکل مشاهدات معصومانه در باره یک "ماورای امپریالیسم " مسالمت آمیز را داد؟ اگر بتوان ماوراء امپریالیسم

---

* کارل کائوتسکی "راه قدرت"

را بعنوان تجمع بین المللی امپریالیسم‌های ملی (یا صحیحتر ، امپریالیسم‌های از نظر دولتی جدا از هم) بعنوان یک ساخته ، که می‌تواند مشکلات بخصوص ناراحت کننده ، مختل کننده و نامطبوع موثر بر خرده بورژواها را ، نظیر جنگ‌ها ، تکان‌های سیاسی و غیره از بین ببرد نشان داد ، چرا نتوان امروز عصر غنی از سوانح و بحرانهای موجود در امپریالیسم را ، بتوسط رویاهای معصومانه درباره یک امپریالیسم نسبتا " مسالمت‌آمیز، نسبتا" کم بحران و نسبتا " کم تصادم از خود دور کرد؟ (....) ** کمترین نشانه‌ای از مارکسیسم در این کوشش ، برای رد شدن از کنار امپریالیسم در واقعیت موجود ، وسپردن خود به یک رویای "ماورا امپریالیسم " که تحقق‌اش هم معلوم نیست موجود نمی‌باشد . در این طرح ، مارکسیسم تنها برای آن "مرحله جدید سرمایه‌داری" معتبر شناخته میشود ، که ابداع گران طرح هم برای تحقق‌اش تضمینی ندارند ، برای سرمایه‌داری موجود در این مرحله کنونی تحقق یافته ، بجای مارکسیسم کوششهای خرده بورژوائی و کاملا "ارتجاعی برای تخفیف تضادها عرضه میشود . (....) ** اما آیا تصور یک مرحله جدید سرمایه داری بعد از امپریالیسم ، یعنی ماوراء امپریالیسم بصورت انتزاعی قابل انکار است ؟ نه . بصورت انتزاعی میتوان چنین مرحله‌ای را متصور شد ، تنها این در عمل به این معناست ، که فرد فرصت طلب می‌گردد ، هرگاه وظایف حاد فعلی را به بهانه فانتزی در باره وظایف غیر حاد و مربوط به آینده از سر خود باز کند . در تئوری به این معناست که فرد خود را بر تکامل موجود مبتنی بر واقعیات قرار نداده ، بلکه از ابتدا بخاطر فانتزی‌ها روی خود را

** (بعلت آنکه لنین با انتقاد کوبنده خود و اثبات خصلت سازشکارانه نظریات کائوتسکی از آنجمه در نوشته خویش "امپریالیسم ، بعنوان آخرین مرحله رشد سرمایه‌داری " که به فارسی نیز موجود است ، بی پایگی این نظریات را نشان داد ، و به این سبب که این بحث اکنون فوریت ندارد ، ما در اینجا از آوردن تمام مطالب راجع به کائوتسکی خود داری میکنیم .)

از این واقعیات برگرداند . هیچ تردیدی نیست که ، تکامل در جهت ایجاد یک تراست جهانی ، تنها و مفرد ، که تمام دول و بنگاهها را بدون استثناء در بر می‌گیرد ، حرکت میکند . اما این گرایش سرمایه‌داری تحت چنان اشکالات ، ملی و غیره و غیره انجام میگیرد که ، حتما " قبل از آنکه به یک تراست جهانی مفرد ، به یک تراست جهانی ماوراء امپریالیستی سرمایه‌های مالی ملی بیانجامد ، امپریالیسم اجبارا " درهم شکسته شده ، سرمایه‌داری به ضد خود مبدل میگردد .

و . ایلیچ لنین
تالیف در دسامبر ۱۹۱۵ ، برای
اولین بار در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۷
در " پراودا " ، شماره ۱۷
(۲۵۴۹) منتشر گردید .

پیشگفتار :

نوشته حاضر ، ترجمه و تلخیص مستند * "امپریالیسم و اقتصاد جهانی" اثر ن . بوخارین است که برای اولین بار در مجموعهٔ کمونیست " چاپ گردید . جزوات این کتاب که قرار بود در سال ۱۹۱۵ در روسیه چاپ شود ، بعلت حمله پلیس تزاری ، خراب کردن چاپخانه حزب ، مفقود شدن چندین صفحه و مقدمه آن که بوسیله لنین نوشته شده بود ، امکانپذیر نشده و برای اولین بار در سال ۱۹۲۷ به چاپ رسید .

بوخارین تحلیل و بررسی خود را با توصیف کیفیت و ساخت اقتصاد جهانی آغاز نموده و اقتصاد جهانی را "بعنوان یک نظام مناسبات تولیدی با مناسبات مبادلاتی منطبق بر آن در مقایسه بین المللی" تعریف می‌نماید . (ص— ۲۵) ** او پس از ترسیم روند رشد اقتصاد جهانی در دو شکل گسترده — سیاست غارت استعماری (ص— ۲۸) و فشرده با رشد و تکامل اقتصادی در کشورهای صنعتی ، به بررسی اشکال سازمانی اقتصاد جهانی پرداخته و نتیجه این روند را در اشکال متنوع خود بعنوان "یک روند بین

* (در ترجمه این کتاب از آوردن آمار ، اعداد و محاسبات کم وبیش بسیاری که بوخارین برای اثبات نظریات خود و تبلور بهتر آنان آورده است ، همچنین اشارات و حواشی در مورد مسائل مشخص ، مثلا " اسامی و تعداد کارتلهای فرانسوی و آلمانی و روابط متقابل شعبه‌های آنان و غیره تا آنجا که به متن خللی وارد نیاورد ، صرفنظر شده است . پاورقی‌هائی که در پرانتز گذاشته شده‌اند از هیات تحریریه است .

** (صفحات ذکر شده در این مقدمه اشاره به اصل ترجمه مستند آلمانی کتاب هستند) . (لایپزیک ۱۹۲۹) .

المللی شدن زندگی اقتصادی، تقارب دورترین نقاط جغرافیائی، تکامل اقتصادی، هم طرازی مناسبات سرمایه‌داری، تضاد مستزاد بین تملک متراکم طبقه سرمایه‌داران و پرولتاریای جهانی "(ص – ۶۳) ارزیابی مینماید.

در قسمت دوم بررسی خود بوخارین به تحلیل شرایط تکامل سرمایه‌داری توسعه یافته در کشورهای صنعتی و با "ساخت درونی اقتصادهای ملی" و "روند ملی شدن سرمایه" در کل شالوده نابسامان اقتصاد جهانی می‌پردازد، عمده‌ترین تغییرات در این رابطه ایجاد و شیوع سریع سازمانهای انحصاری سرمایه‌داری، کارتلها، سندیکاها، تراستها و مجتمع‌های بانکی است" (۶۷)، اما تمرکز و تراکم در ساخت درونی اقتصادهای ملی بوسیله تغییرات در سه حوزه عمده اقتصاد جهانی هم تقویت میگردد. اولا" بعلت تغییرات در حوزه بازار فروش: انگیزه صدور و فروش کالاها را در بازار جهانی بوخارین در کوشش برای کسب سود فوق‌العاده دیده و قوه محرکه سرمایه‌داری جهانی را "نه در عدم امکان اشتغال در درون یک کشور، بلکه حصول یک نرخ سود بالاتر می‌بیند" (۹۰)، در این رابطه حتی شکوفائی کامل سرمایه داری در زمان رشد خود را نیز، بعنوان "محدودیت مطلق" (همانجا) برای اشتغال سرمایه در درون نمی‌بیند ***.

ثانیا" بعلت تغییرات در حوزه تولید مواد خام: در این رابطه عدم تناسب بین تکامل کشاورزی و صنعت، رشد نسبی صنعت و رکود نسبی کشاورزی، بعلت کیفیت ذاتی تولید در کشاورزی، ثابت بودن تقریبی تقاضا برای

*** (لازم به تذکر است که بوخارین در موقعیت دیگری صدور کالا را بعنوان منتجه عدم تناسب در تولید صنعتی، و وجود تولید سرشار در بخش صنعتی و عدم امکان تحقق این کالاها و تبادل آن با کالاهای کشاورزی و بنا بر این کوشش برای بدست آوردن یک "مکمله اقتصادی" کشاورزی می‌بیند. (۱۱۴).

محصولات آن، تاثیر کم رقابت در این حوزه و عدم امکان سریع تمرکز و انباشت سرمایه (۹۹) سبب گرانی محصولات کشاورزی و در نتیجه سقوط نرخ بهره میگردد.

بنابراین کوشش کشورهای صنعتی یا "اقتصادهای ملی برای توسعه بازار مواد خام" (۱۰۱) که خود سبب محدودتر شدن این بازارها و رشد بیشتر تضاد بین اقتصاد های ملی است. ثالثا" تغییرات در حرکت بین المللی سرمایه: "صدور سرمایه مفروض به تولید سرریز سرمایه یعنی انباشت سرریز آن است، اما برای صدور سرمایه رسیدن به مرز مطلق تولید سرریز، یعنی عدم ازدیاد سود در اثر انباشت، لازم نیست (۱۰۴). روند صدور و بیرون رفتن سرمایه عمدتا" به دو علت است، از یکسو به علت وجود انحصارات سرمایه‌داری، انباشت وسیع سرمایه آنان، حداقل حجم سرمایه مایل به اشتغال ازدیاد یافته و سود بخشهای غیر انحصاری به نفع بخشهای انحصاری تقلیل می‌یابد، و از سوی دیگر وجود سد های گمرکی که مانع صدور کالا می‌گردند، قادر نیستند در فرار سرمایه اختلال واردکنند، بلکه بالعکس سبب تقویت آن میگردند (۱۰۵). "این سه انگیزه سیاست اشغالگرانه، تشدید رقابت و مبارزه بر سر بازار های فروش، بازارهای مواد خام و حوزه‌های سرمایه گذاری نتیجه جدیدترین تکامل سرمایه‌داری و تبدیل آن به سرمایه‌داری مالی است.

"(۱۱۳) بر پایه استنتاجات فوق، بوخارین امپریالیسم را چنین تعریف می‌نماید: " اتساع مناطق اقتصادی برای کارتل های ملی مناطق ملاحتی‌ای به ارمغان می‌آورند که در عین حال بازارهای مواد خام هستند، این توسعه‌طلبی سبب وسیع گشتن بازارهای فروش و حوزه‌های سرمایه گذاری می‌گردد. سیاست گمرکی امکان تقلیل رقابت خارجی و تحصیل سود مازاد را می‌دهد و برای تعرضات اقتصادی از ابزار دامپینگ استفاده میگردد – کل این نظام تسریع کننده راه ازدیاد نرخ سود سازمانهای انحصاری است و امپریالیسم عبارت است از این سیاست سرمایه مالی." (۱۱۷) بدین ترتیب

بوخارین امپریالیسم را بعنوان سیاست سرمایه مالی تعریف کرده و اهمیت عملکردی این سیاست را در آن می‌بیند که امپریالیسم حامل ساخت مبتنی بر سرمایه‌داری مالی است، وجهان را به زیر سیطره سرمایه در می‌آورد، به جای شیوه‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری و یا کهنه شده سرمایه‌داری، شیوه تولیدی سرمایه داری مالی را جایگزین می‌نماید". (۱۲۶) از آنجا که سرمایه‌داری مالی، ادامه تاریخی دوره سرمایه‌داری صنعتی است، تضادهای اساسی سرمایه‌داری در تکامل آن مدام و بصورت وسیع تجدید تولید می‌شوند..

(۱۲۷) ساخت نابسامان سرمایه‌داری مبتنی بررقابت بود و رقابت اشکال مختلفی را داراست. "بخصوص سیاست امپریالیستی یکی از اشکال مبارزه رقابتی می‌باشد". (۱۲۸).

روند تراکم سرمایه در دوران سرمایه‌داری مالی بر خلاف روند تراکم سرمایه‌در شکل بنگاههای فردی "اکنون در تراستها صورت میگیرد. "ازطرف مختلف شعب متنوع تولیدی در یک اندام متحد و شدیدا" سازمان یافته متشکل میشوند (....) اقتصاد ملی به یک تراست یگانه عظیم و مجتمع تحویل می‌یابد، که سهامدارانش گروه های مالی و دولت هستند. چنین بنیادی را ماتراست سرمایه‌داری ـ دولتی می‌نامیم". (۱۳۱) موازی با روند تراکم، روند تمرکز سرمایه‌انجام میگیرد. رقابت بنگاههای فردی عاقبت به رقابت بین اتحادیه‌های سرمایه داری عظیم که سیاست خود را از پیش محاسبه مینمایند انجامیده، "عاقبتا" در کل یک رشته تولید ملغی میشود" (۱۳۳) ودر مقابل رشد این روند "به بالاترین و آخرین حد قابل تصور خود رسیده‌ومبدل به‌رقابت تراست های سرمایه‌داری ـ دولتی در بازار جهانی" میگردد. "میدان این مبارزه اقتصاد جهانی، مرز اقتصادی وسیاسی آن، تراست جهانشمول، قلمرو متحدی است، که تابع سرمایه مالی دولت پیروز شده ای می‌باشد که بقیه را مستحیل نموده است ـ یک ایده آل، که مخیله های سرکش اعصار گذشته حتی جرات خواب دیدن آنرا هم نداشتند". (۱۳۴) "بدین ترتیب عده‌ای از قدرتهای بزرگ امپریالیستی نامزد انحصار

جهانی شده‌اند و در مقایسه با دیگران از هرگونه رقابتی بر کنار اند". (۱۸۹) ازنقطه نظر اقتصادی مسائل به این ترتیب‌اند: "در پروسه مبارزه در بازار جهانی، اضافه ارزش جهانی تقسیم میگردد. متشابه با اقتصاد ملی در چارچوب اقتصاد جهانی هم قوی‌ترین رقبا" یک سود فوق‌العاده "یک "سود متفاوت" و یک "بهره کارتلی ویژه" بدست میآورند. (همانجا).

در بخش چهارم سپس بو خارین به انتقاد از نظریات رفرمیستی و اپورتونیستی کائوتسکی و تئوری "الزام امپریالیسم" و "ماوراء امپریالیسم" او پرداخته، بی پایگی استدلالات و خصلت سازش طلبانه آنان را نشان میدهد. بوخارین علل در غلطیدن انترناسیونال دوم را اپورتونیسم و رخنه نظریات بورژوائی ورفرمیستی در صفوف پرولتاریا، در وجود "یکنوع همبستگی زمانی بین کار و سرمایه" می‌بیند، که ریشه‌اش در تقسیم مجدد سود فوق العاده‌امپریالیستی در متروپل‌ها و بالا بردن میزان دستمزد بخشی از اقشار کارگران، بخصوص کارگران ماهر است. از در عین حال تاکید میکند که "همبستگی منافع" پدیده‌ای کاملا" عادی و گذرا بوده، و رشد تضادهای سرمایه‌داری در دوران سرمایه‌داری مالی و جنگهای امپریالیستی آخرین بندهای تحجر جهانبینی پرولتاریا را گسلیده و بجای دفاع یا توسعه دولت بورژوائی، شعار تخریب مرزها و وحدت ملل را جایگزین میکند و "به این ترتیب پرولتاریا پس از جستجوهای طاقت‌فرسا به منافع واقعی خود که او را از طریق انقلاب به سوسیالیسم هدایت میکند، آگاه میشود". (۱۸۹).

"امپریالیسم و اقتصاد جهانی" بررسی و تحلیل تاریخی و مشخص حرکت سرمایه در سطح جامعه در شرایط رقابت در مقیاس جهانی بوده و بطور عمده پایه تحلیلی شرایط انقلابی انحلال جامعه سرمایه‌داری و مبارزات پرولتاریا از یکسو، و ویژگی‌ها و مشکلات این مبارزه بخصوص در رابطه با اشکال آگاهی پرولتاریا، علل مه‌آلود بودن این اشکال آگاهی و عدم تبدیل آن به خودآگاهی پرولتاریا در نفی شرایط موجود و رخنه نظریات رفرمیستی واپورتونیستی در جنبش‌کارگری در زمان حدت یافتن تضادهای امپریالیستی

در جنگ اول از سوی دیگر می‌باشد .

محتوی تئوری‌های امپریالیسم از آنجمله تئوری امپریالیسم بوخارین با تکیه بر تئوری تکامل سرمایه‌داری مارکس، نشان دادن و تکوین دو باره کیفیت سرمایه بصورت عمومی ، و گذرا بودن تاریخی صورتبندی اجتماعی اقتصادی سرمایه‌داری به شکل عام نبوده ، بلکه تحلیل شرایط مشخص تاریخی روند انکشافی سرمایه و ترسیم درجه رشد و انکشاف آن در سطح جهانی و ویژگی‌های این رشد در رابطه با تکامل مبارزات طبقاتی و تعیین رشد تضاد ومناسبات بین سرمایه و کار برای تدوین استراتژی منطبق مبارزات طبقاتی است . باوجودیکه برای مارکس از یکسو تکوین و تعیین مقولات اساسی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری بر پایه شرایط تاریخی ایجاد و انکشاف سرمایه ، بر پایه فروض شدن سرمایه می‌باشد * ، تحلیل حرکات سرمایه و تحلیل مقوله‌ای آنان اساسا " به قانونمندی‌های حرکات سرمایه بصورت عمومی مبتنی است ، " در ترسیم شیئی شدن مناسبات تولیدی و استقلال آنان در مقابل عاملین تولید ، ما به بررسی چگونگی و شیوه‌ای نمی‌پردازیم ، که روابط بوسیله بازار جهانی مواضع اقتصادی آن ، حرکات قیمتهای بازار ، دوره‌های اعتبار ، دوره‌های صنعت و تجارت ، تبدل شکوفائی و بحران برای آنان "عاملین تولید " به مثابه قوانین طبیعی پر قدرت و بدون اختیار مستولی بر آنان تظاهر نموده و خود را در مقابل آنان بعنوان الزام کورکورانه معتبر می دارد . باین سبب نه ، زیرا حرکت واقعی رقابت در خارج از برنامه ما قرار دارد ، وما تنها باید سازمان درونی شیوه تولیدی سرمایه داری را ، باصطلاح درمیانگین ایده‌آلش نمایان سازیم " . * * از سوی دیگر مارکس از این نقطه

---

* رجوع شود به مارکس "مبانی انتقاد بر اقتصاد سیاسی " ، ص ۳۶۴/۵ ، و "انباشت اولیه " ، ازهمین کتاب در شماره ۲ "سوسیالیسم علمی . . . . " ص ۱۳۸/۹ .

* * مارکس ، کاپیتال " ، جلد سوم ، صفحه ۸۳۹ .

حرکت میکند که "گرایش ایجاد بازار جهانی (. . . . .) بطور مستقیم در مقوله سرمایه " * * * نهفته است ، یعنی شکل تولید سرمایه‌داری الزما " بازار جهانی و نتیجتا " اتساع جامعه بورژوائی بر فراز مرزهای محلی و ملی را در بر دارد و بنابراین مقولات تکامل تحلیل این روند الزما " باید از مقولات اساسی سرمایه بصورت عمومی حرکت کنند . بررسی و نگرش روند شدن سرمایه نه درگیری با شکل بخصوص سرمایه ، و نه سرمایه در تفاوت با سرمایه‌های فردی دیگر میباشد . هدف اصلی تحلیل " تکوین تاریخی عمومی سرمایه " ، "خود تعیینی " * * * * آن است ، این روند تکوین دیالکتیکی ، بیان ایده‌آل حرکت واقعی شدن سرمایه است . * * * * * روابط بعدی باید بعنوان انکشاف از این نطفه نگریسته شوند . * * * * * *

بدین ترتیب مقولات تکاملی تحلیل روابط انکشافی سرمایه داری را نمیتوان با تحلیل خود شرایط مشخص سرمایه داری در تکامل‌اش یکسان دانست و وظیفه دیگر تئوری امپریالیسم تکوین این مقولات و تبلور جهت و گرایش حرکت سرمایه در سطح جهانی با انتزاع از اشکال ویژه و مشخص بروز آن در سطح جامعه است . بنابراین در باز شناخت و انتقاد تئوریهای امپریالیسم باید همواره از یکسو بین "تحلیل مشخص و تاریخی " و روابط " سرمایه‌های مختلف "در بازارجهانی ورقابت . . . . . وحرکت و گرایش تکاملی آن تمیز گذاشت و از سوی دیگر تاریخی و مشخص بودن حرکات سرمایه در

---

* * * مارکس ، "مبانی انتقاد . . . . " ، ص ۳۱۱ .

* * * * همانجا ، ص ۳۰۷ و ۳۱۷ .

* * * * * همانجا ، ص ۶۱۷ ، رجوع شود همچنین به روسدولسکی ، ص ۶۴ (پاورقی ۳۲ .
Roman Rosdolsky, "Zur Entstehungsgeschichte des Marxschen, Kapitals."

* * * * * * مارکس ، "مبانی انتقاد . . . . " ، ص ، ۲۱۷ .

سطح جهانی را آنچنان مورد نظر قرار داد، که از یک تحلیل تاریخی و مشخص گرایش و شیوه نگرشی ماوراء تاریخی ساخته نشود.

در این مقدمه قصد ما ارائه و اکتفاء به یک انتقاد صوری از تئوری امپریالیسم بوخارین نبوده و یا انتقاد سازنده را از دریچه‌ای وسیع‌تر، یعنی اولاً در شناخت متدولوژی و تمایز بین تشخیص مشخص و تاریخی از یکسو و تحلیل ابستراکت تئوریک و بر پایه آن استنتاج و گرایش حرکت از سوی دیگر، و ثانیاً" در متبلور ساختن مشکلات و مقولات اساسی تحلیل مراحل عمده پژوهش و شناخت میبینیم، هدفی که امیدواریم از آنجمله در سلسله مقالات راجع به امپریالیسم به طی قدمهای اولیه در تحقق آن موفق گردیم.

در تئوری امپریالیسم بوخارین با در نظر گرفتن اشارات موجز بالا میتوان از آنجمله از نقاط زیر بعنوان مشکلات قابل غور و دقت نام برد.

ـ بررسی اشکال مشخص حرکت سرمایه در سطح جامعه برای بوخارین وسیله‌ای برای دست‌یابی به حرکت و گرایش تکاملی سرمایه نبوده، بلکه تنظیم این لحظات، پدیده‌ها و اشکال مشخص خود در نزد بوخارین بعنوان حرکت ذاتی سرمایه و گرایش درونی‌اش قلمداد میگردد. این مساله بخصوص در بررسی اشکال مختلف رقابت در سطح ملی، لغو آن در رشته‌های تولیدی ملی و تجدید رقابت در سطح بین‌المللی در بین تراست‌های سرمایه‌داری دولتی تظاهر می‌نماید.

بین داده‌ها و واقعیات تجربی و شناخت گرایش‌ها و وجهات، تفاوت ذهنی مرحله تکامل شناخت ما قرار نداشته بلکه تفاوت عینی و کیفی خود موضوع قرار دارد.

مارکس در تئوری از نظر محتوی و روش‌بنیادی " نرخ سود میانگین " بین واقعیات مفرد و از نظر ریاضی قابل اندازه‌گیری و گرایش های اجتماعی روند کلی، خط فاصل اسلوبی دقیقی میکشد، "نرخ بازار بهره دائما "در حال نوسان در هر لحظه بعنوان اندازه معین نظیر قیمت بازار کالاها وجود

دارد" (...) "در مقابل نرخ سود عمومی تنها بمثابه گرایش وجود داست". * وجود یک مقدار "گرایش‌های مبتنی بر مکاتب علوم طبیعی "از یکسو و" غریزه دیالکتیکی ــ اغلب صحیح "از سوی دیگر در نزد بوخارین، تضاد لاینحلی است که آنرا نمیتوان فقط بعنوان یک انحراف اتفاقی دید، بلکه نتیجه الزامی نقطه حرکت ناروشن اوست. * نتیجه چنین نقطه نظری خلاصه کردن تکامل نیروهای مولده به تکامل تکنیک و یا مفروض داشتن تقسیم کار جهانی بر شرایط طبیعی است. علاوه بر آن این تضاد که در کتاب مورد بحث به شکل نطفه‌ای و بصورت احکام متغایر ** و یا "حرکت از یک عینیت غلط و بت پرستی این عینیت" *** و سپس مطلق کردن آن تظاهر می‌نماید، مثلا "در بحث لنین و بوخارین در مورد تدوین برنامه جدید حزب کمونیست روسیه آشکار میگردد. لنین با پیشنهاد بوخارین در مورد به کنار گذاردن بخشی از برنامه که بر پایه نظریات مارکس تکامل سرمایه داری را شرح میدهد و جایگزین کردن پیشنهاد ترمیمی لنین، که محتوایش مرحله امپریالیستی

* مارکس ــ "کاپیتال" جلد سوم، صفحه ۳۷۸، ۳۷۹

* رجوع شود به گ. لوکاچ ــ صفحه ۲۲۲، George Lukacs, Rezension,von"Theorie des Historischen Materialismus, N,Bucharin",Grunbergarchiv

** (بوخارین مثلا " کار اجتماعی را بین دو گروه از کشورها تقسیم شده می‌بیند: تولید کنندگان مواد خام و تولید کنندگان مواد صنعتی و آنرا با دو نوع از کشورها یکسان می‌داند که بعنوان شهر و روستا طبقه بندی میشوند، مجارستان، اطریش و ایالات متحده را هم جزء شهر و هم جزء روستا می‌شمارد و هلند و اسپانیا را جزء روستاها و از این تقسیم بعنوان تقسیم ویژه سرمایه داری جهانی صحبت میکند (۲۱ ــ ۱۹).

*** رجوع شود به لوکاچ، همانجا، ص ۲۱۸.

سرمایه داری بود مخالفت نموده ، ذکر میکند * * * ، امپریالیسم خلص بدون پایه های سرمایه داری هیچگاه وجود نداشته ،وجود ندارد و نخواهد داشت ، این یک تعمیم اشتباه تمام آن چیزهائی است ، که در باره سندیکاها کارتل‌ها و تراست‌ها در سرمایه‌داری مالی گفته شده ، هرگاه سرمایه‌داری مالی آنچنان ترسیم گردد ،گویا که‌او بر هیچ کدام از پایه‌های سرمایه‌داری قدیمی استوار نیست . " * * * * * .

ـ بکار بردن روش تمثیلی در بررسی و تحلیل حرکت جهانی سرمایه نکته دیگری است که نموداری از نارسائی متدیک در نزد بوخارین است . او اقتصاد جهانی را به سادگی بعنوان شکل بزرگتر و دنیائی همان اقصاد ملی می‌انگارد و باوجودیکه خود به عدم بسندگی این روش پی برده و از یک "عامل همبستگی" برای تعمیم اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی سخن میراند ، تحلیل حرکت جهانی سرمایه و ویژگی‌های آن جای خود را به قیاس و وانمود کردن پدیده‌های جهانی بمثابه شکل جها تشمول شده پدیده‌های ملی میدهد .

ـ بوخارین با ارائه تعریف اقتصاد جهانی بعنوان "یک سیستم مناسبات تولیدی و مناسبات مبادلاتي منطبق بر آن در مقیاس بین المللی" کوشش در تنظیم مدرسانه مقولات اقتصاد سیاسی نموده است و در این رابطه هم نارسائی اسلوب بررسی از آشکار میگردد . هدف تحلیل اقتصادی سیاسی تعریف مقولات نبوده ، بلکه کشف و تکوین این مقولات از زندگی مادی و عینی ، تجرید آنان از شکل بروز مشخصشان و تعیین مفهومی آنان برای درک و انعکاس جامع‌تر واقعیات است . تعریف "علمی" مقولات و پدیده‌ها می‌تواند

* * * رجوع شود به نوی زوس، صفحه ۴۶

Christel Neususs, .Imperialismus und kie Weltmarkbwegung des Kapitals., 1972

* * * * لنین ، "گزارش در باره برنامه حزب" (کنگره هشت حزب) نوشته شده درسال ۱۹۱۹ ، کلیات آثار ، جلد ۲۹ ، ص ۱۵۱ — ۱۵۰

برای فهم بهتر آنان پس از تعیین مفهومی شان ، در سطح معینی از بررسی مفید باشد ، لیکن این تعریف نمی‌تواند جایگزین تحلیل ، انکشاف و احتجاج آنان گردد . بهمین ترتیب او از وجود "منتجه عمومی قیمت‌های بین المللی متعادل شده " صحبت میکند ، روندی که مبتني بر وجود نرخ سود متوسط بین المللی ، وجود قیمت‌های تولیدی متعادل شده در سطح بازار جهانی است ، که خود از اساسي ترین مفروضات در تشکیل قیمت های بین المللی میباشند وبرای بررسی شرایط حرکت سرمایه در بازار جهانی می‌باید بدوا بررسی گردند و آنان را نمی‌توان بصورت غیر مشروط مفروض دانست . مثلا " وجود نرخ سود میانگین جهانی تنها با بررسی شرایط تحقق شکل تطور یافته قانون ارزش در سطح جهانی میتواند بررسی گردد و مفروض داشتن آن به صورت ساده شکل وسعت یافته نرخ سود متوسط در بازار ملی ، در جائی که بخصوص تبلور ویژگی‌ها و تحلیل شرایط مشخص انعکاس قانونمندیهای سرمایه داری در سطح جهانی مطرح می‌باشد ، نادرست و ناکافی است .

ـ تعمیم مکانیکی شکل ایجاد بازار جهانی و مفروض داشتن شکل انکشاف یافته روابط سرمایه‌داری یا تجمع تمام انواع کار زیر فرمان واقعی سرمایه ، با شرطي که تنها در تحلیل تجریدی ممکن است و نه در روابط اسمی سرمایه داری در سطح بازار جهانی ، بدون تاکید به چنین فرض اساسی‌ای ، عـدم دقت درکشیدن خط انفصال متدیک در بررسی مراحل مختلف رشد یک پدیده ، سبب میگردد که بوخارین مثلا " از یکسو وجود بازار جهانی و قیمت های جهانی را پیش فرض تقسیم کار بین‌المللی و مبادله بین المللی بداند (ص ۲۲) ، بدون آنکه در این رابطه هنوز مساله تقسیم کار بین المللی تحت شرایط سرمایه مالی مد نظرش باشد ، یا از سوی دیگر کشورهای عقب مانده فلاحتی و نیمه فلاحتي را در روند صنعتی شدن سریع ببیند (۲۸) ، و این روند را یکباره در تحلیل خود با سرمایه داری شدن آنان یکسان مفروض دارد .

ـ بوخارین با وجودیکه تکامل غیر مساوی و غیر همزمان سرمایه‌داری

را در چارچوب اقتصاد جهانی نادیده نگرفته و علت آنرا در رشد متفاوت نیروهای مولد، کار اجتماعی می‌بیند، به یکباره این شرط اساسی تعدیل ارزش کار را چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی در ترسیم بازار جهانی و پدیده‌هایش فراموش کرده و عامل حرکت جمعیت و مهاجرت را بعنوان عامل اساسی تعادل ضوابط و میزان کارمزد در سطح بین المللی (۳۹) آنهم بصورت تحقق یافته قلمداد می‌نماید.

ـ باوجودیکه بررسی شرایط رشد سرمایه‌داری جهانی در کلیت آن برای بوخارین مطرح است و در این کلیت کشورهای توسعه نیافته سرمایه داری و مستعمرات بخش عمده‌ای را تشکیل میدهند، او بررسی موقعیت مستعمرات را در دوران امپریالیسم بعلت تصور از بین رفتن شیوه‌های تولیدی ما قبل سرمایه‌داری در آنان مهم ندیده و در این رابطه مثلا "رشد تضادها و جنگ امپریالیستی را تنها به ذکر "وقیح شدن امپریالیسم" که اگر در قدیم تنها به غارت و از بین بردن "اقوام وحشی" می‌پرداخت، اکنون تمام قدرت مخرب خود را بر علیه کارگران اروپا برگردانده‌است، خلاصه میکند. (۱۸۸).

ـ عاقبتا" بعنوان یکی از مشکلات قابل بحث در تئوری امپریالیسم بوخارین باید به متاثر بودن او از ایده "کارتل عمومی" رودلف هیلفردینگ اشاره نمود.

اگر چه او نیز مانند هیلفردینگ ایجاد واقعی کارتل عمومی را در تحلیل نهائی رد میکند، ولی خود را از این نظریه کاملا" جدا نساخته وبا وجود اثبات و استدلال بنیادی بودن رقابت در جامعه سرمایه داری و اینکه این رقابت در مراحل تکاملی سرمایه‌داری حتی شدت وحدت بیشتری می‌یابد، بصورت جنبی امکان ایجاد کارتل جهانشمول و آنهم نه تنها در یک رشته تولیدی (۱۵۳ و ۱۵۸) را اگر چه نه در آینده نزدیک، و آنهم پس از یک دوره سهمگین از جنگهای امپریالیستی بازمیگذارد و این پیش بینی با تحلیل اساسی او در مورد خصلت سرمایه داری در تضاد است و به این علت او خود بیشتر به درهم شکسته شدن سرمایه داری قبل از رسیدن به چنین مرحله‌ای

تکیه میکند.

همانطورکه در بالا نیز اشاره شد منظور ما از شمردن پاره‌ای نکات مورد بحث در تئوری امپریالیسم بوخارین، مورد سئوال قرار دادن این نظریه در کل نبود، بلکه بر عکس اساسی بودن این تحلیل و صدق پاره‌ای از احکام آن برای دوران ما و علاوه بر آن الزام آشنائی با تئوری‌های امپریالیسم کلاسیک، از جمله نقطه نظرهائی بودند که محرک ما در انعکاس این تئوری شدند.

اقتصاد جهانی و روند بین المللی شدن
سرمایه
فصل اول
مفهوم اقتصاد جهانی

پایه زندگی اجتماعی تولید نعمات مادی است. در جامعه مدرن که کالا و نه محصولات ساده تولید میشود، یعنی فرآورده‌هائی که مختص مبادله هستند، پروسه مبادله مبین تقسیم کار بین واحدهای اجتماعی‌ای است که این کالاها را تولید میکنند. یک چنین تقسیم کاری را مارکس بر خلاف تقسیم کار در یک کارخانه، تقسیم کار اجتماعی مینامد. طبیعتاً " تقسیم کار اجتماعی میتواند دارای اشکال بروز متنوعی باشد، از آنجمله تقسیم کار بین کارخانجات مختلف، بین شعبه‌های مختلف تولیدی، بین بخش‌های عمده تولیدی اجتماعی، نظیر صنعت وکشاورزی و بالاخره تقسیم کار بین کشورهای مختلف دارای سیستم‌های اقتصادی متفاوت و غیره ......

بموازات اشکال متنوع تقسیم کار اجتماعی که در محدوده یک اقتصاد "ملی" موجود است، یک نوع تقسیم کار بر فراز محدوده " اقتصاد ملی " و در سطح بین المللی یا تقسیم کار جهانی وجود دارد.

شروط ایجاد تقسیم کار جهانی بدوا شروط خود رویا شروطی هستند که از چندگانگی محیط زیست طبیعی‌ای که اندامواره‌های مختلف تولیدی در آن زندگی میکنند، سرچشمه میگیرند. دسته دوم از شروط دارای کیفیت اجتماعی بوده و بر پایه تباین سطوح فرهنگی، ساخت‌های اقتصادی و مراحل تکاملی نیروهای مولده استوار هستند.

"جماعات مختلف با ابزار متفاوت تولیدی و وسائل زندگی متنوعی در

محیط زیست طبیعی خود روبرو می‌گردند. از اینرو وجوه تولیدی آنان، شیوه زندگی و فرآورده‌هایشان با یکدیگر متفاوت است این تفاوت خود رو است که در هنگام ارتباط جماعات مختلف با یکدیگر، تبادل متقابل فرآورده‌های آنان و تکوین تدریجی این فرآورده‌ها به کالا را امکان پذیر میسازد. تبادل موجد تفاوت در حوزه‌های تولیدی نبوده، بلکه این تفاوت یافته ها را با یکدیگر مرتبط ساخته و آنان را به شعبه‌های کم و بیش وابسته یک تولید جامع اجتماعی مبدل می‌سازد." (۱).

با تمام اهمیتی که گوناگونی‌های طبیعی شرایط تولیدی، مثلا " شرایط مختلف تولید برای پنبه یا کائوچو در نقاط حاره و گرمسیر و یا شرایط تولیدی معادن نفت و یا ذغال سنگ، دارا هستند — در مقابل و مقایسه با چند گانگی و تکامل ناهمگون نیروهای مولده در کشورهای مختلف دارای اهمیت کمتری هستند.

مهمتر از شروط طبیعی واقعیت عدم تساوی تکامل نیروهای مولده است که اشکال مختلف اقتصادی و حوزه های تولیدی گوناگون بوجود آورده و به این ترتیب تقسیم کار بین‌المللی را تا سطح پایه‌های اجتماعی توسعه می‌دهد.
در این رابطه تفاوت ما بین کشورهای صنعتی و کشورهای فلاحتی مد نظر ماست.

" پایه هر نوع تقسیم کار (۲) پیشرفته‌ای که مبتنی بر مبادله کالاست، جدائی بین شهر و ده است، میتوان اذعان داشت که تمام تاریخ اقتصادی اجتماعی

(۱) کارل مارکس "سرمایه"، جلد اول، صفحه ۳۱۶.

(۲) " زمانی که تنها خود کار مورد نظر باشد، میتوان جدائی تولید اجتماعی را در انواع اساسی‌اش نظیر کشاورزی و صنعت وغیره " تقسیم کار کلی "جداشدن انواع تولیدی و تقسیمات گوناگون آنرا " تقسیم کار مشخص " و تقسیم کار درون یک کارگاه را بعنوان تقسیم کار فردی " نام گذاری نموده

عدم توازن میان شهر و ده و حرکت این تضاد که سابقا " در درون مرزهای یک کشور انجام میگرفت ، اکنون بصورت توسعه یافته و عظیمی تجدید تولید میشود .

از چنین نقطه نظری از یکسو کلیه کشورهای صنعتی بصورت " شهر " ظاهر میشوند ، در حالیکه تمام فلاحتی نقش ده را ایفا میکنند . تقسیم کار بین المللی در اینجا با تقسیم کار بین دو بخش عمده تولید جامع اجتماعی بین کشاورزی و صنعت انطباق پیدا کرده و از اینرو نمودار به اصطلاح یکنوع تقسیم کار کلی " می‌باشد .

تقسیم کار بین المللی در مبادله بین المللی تظاهر میکند . کار جامعه اجتماعی بین المللی در بین کشورها منقسم گشته است . کار هر کشور از طریق مبادله بین المللی به جزئی از اجزاء کار جامع اجتماعی مبدل میگردد .

این پیوند بین کشورها در پروسه مبادله دارای ماهیتی ساده و اتفاقی نبوده ، بلکه اکنون تبدیل به شرط لازم هر گونه تکامل اجتماعی و تبادل اجتماعی و مبدل به پروسه منضبط زندگی اقتصادی ـ اجتماعی گشته است .

این زندگی اجتماعی ـ اقتصادی ، در صورتیکه امریکا و استرالیا دفعتا " به قطع صادرات گندم و گوشت خود ، انگلیس و بلژیک به قطع صادرات ذغال سنگ و روسیه به قطع صادرات غله و سایر مواد خام و آلمان به قطع صادرات ماشین آلات و صنایع شیمیائی خود دست بزنند ، به نابودی می‌گراید . پروسه تبادل ، مناسبات داد و ستدی منظمی را بین اقتصادهای منفرد بیشمار که از نظر جغرافیائی پراکنده هستند ، بوجود میآورد ، به این ترتیب تقسیم کار اجتماعی و مبادله اجتماعی منوط به وجود "بازار جهانی" می‌گردند . در کل میتوان گفت که اکنون میزان قیمت‌ها به تنهائی بوسیله هزینه تولید ویژه یک منطقه تعیین نمی‌گردد . این ویژگی‌های منطقه‌ای یا

"مارکس ، همانجا ، ص ۳۱۵ (۴) مارکس ، همانجا ، ص ۳۱۷ .

ملی ، بصورت وسیعی در نتایج عمومی قیمت‌های جهانی منظور گشته و تعدیل می‌یابند ، قیمت های جهانی هم بالعکس تولید کنندگان منفرد کشورها و مناطق مختلف را متاثر می‌سازند .

تبادل بین المللی مبتنی بر تقسیم کار جهانی است . اما نمی‌بایست تصور شود که مبادله تنها در محدوده تقسیم کار انجام میگیرد .

کشورها نه تنها فرآورده‌های متفاوت ، بلکه محصولات یکسان هم با یکدیگر مبادله میکنند . در این حالت تبادل بین المللی مبتنی بر تقسیم کار نتیجه از تولید ارزش‌های مصرفی متفاوت نبوده بلکه تنها بر پایه اختلافات هزینه تولید ، تفاوت ارزش‌های فردی (بین کشورهای مختلف که در مبادله بین المللی به کار اجتماعی لازم " در شکل جهانی خود تقلیل می‌یابند ، استوار است .

مشابه با حوزه گردش کالا که در آن یک بازار جهانی کالا بوجود میآید ، میتوان از بازار جهانی برای سرمایه پولی سخن راند . این پدیده‌ای است که در تعدیل بین المللی میزان نرخ بهره و تنزیل تظاهر مینماید . در مثال بازار کالا مشاهده میگردد که در پس روابط داد و ستدی ، مناسبات تولیدی نهفته اند هر رابطه‌ای در پروسه مبادله بین تولید کنندگان منوط به این است که کارهای مشخص تولید کنندگان به اجزاء کار اجتماعی بدل شده باشد .

در پس مبادله ـ تولید ـ سود در پس مناسبات تبادلی ـ مناسبات تولیدی و در پس مناسبات اشیاء و کالاها مناسبات انسانهای تولید کننده قرار دارد .

هرگاه روابط در مناسبات تولیدی اتفاقی نباشند ، ما با یک سیستم از مناسبات تولیدی سرو کار داریم ، که نمودار ساخت اقتصادی یک جامعه با درجه معینی از تکامل میباشد . از اینرو میتوانیم اقتصاد جهانی را بمثابه یک سیستم مناسبات تولیدی و مناسبات تبادلی‌اش در سطح جهانی تعریف نمائیم .

نمی‌بایستی تصور کرد که این مناسبات تولیدی تنها از طریق پروسه مبادله کالاها ایجاد میگردند . "هر زمان انسانها بطریقی برای یکدیگر کا،

کنند، کار آنها شکل اجتماعی هم پیدا می‌نماید." (۴)

به زبان دیگر، بهرشکلی، مستقیم یا غیر مستقیم، روابطی بین تولید کنندگان بوجودآید، در صورتیکه این روابط ماهیتی اتفاقی نداشته باشند، ما می‌توانیم از ایجاد یک سیستم مناسبات تولیدی، یعنی رشد وایجاد یک اقتصاد اجتماعی صحبت کنیم.

بدین جهت مبادله کالائی یکی از بدوی‌ترین اشکال تظاهر مناسبات تولیدی است. زندگی اقتصادی مدرن و پیچیده کنونی، اشکال گوناگونی از تظاهر این مناسبات می‌شناسند. اما بطور خلاصه مجموعه روندهای اقتصاد جهانی، در جهت تولید اضافه ارزش و توزیع آن در بین گروه های اصلی و تحتانی بورژوازی حرکت می‌نماید. اساس و زمینه این حرکت تحدیدتولید دائمی مناسبات بین دو طبقه، یعنی بین پرولتاریای جهانی و بورژوازی جهانی می‌باشد.

(۴) مارکس، همانجا، ص ۳۸

فصـــل دوم

رشد اقتصاد جهانی

ازدیاد روابط ووابستگی‌های اقتصاد جهانی و همراه با آن رشدسیستم مناسبات تولیدی بین‌المللی به‌دو صورت انجام می‌پذیرد. روابط بین‌المللی میتوانند بصورت افقی اتساع یافته و نقاطی را در برگیرند که تا کنون به گرداب زندگی سرمایه داری کشانده نشده بودند.

در این حالت با "رشدگسترده" اقتصاد جهانی روبرو هستیم. اما این روابط میتوانند به عمق هم گرائیده، منقبض تر گشته و تمرکز بیابند.

در این حالت ما " با رشد مشدد یا فشرده" سروکار داریم. در عمل و از نظر تاریخی توسعه اقتصاد جهانی به هر دو طریق انجام پذیرفته و در این رابطه رشدگسترده عمدتا" از راه سیاست غارت استعماری قدرت‌های بزرگ به تحقق می پیوندد.

رشد سریع و خارق‌العاده اقتصاد جهانی در چند دهساله اخیر متاثر از تکامل فوق العاده نیروهای مولده اقتصاد جهانی بوده است. تظاهر این شکوفائی بصورت بارز در ترقی تکنیک نمودار است.

(بوخارین پس از توضیح و اشاره به عمده‌ترین دستاوردهای فنی سالهای ۱۹۱۴ – ۱۸۵۰، انواع استفاده از انرژی الکتریکی، مواد انرژی‌زا، تغییرات در سیستم مخابرات و حمل و نقل، در شیمی، ساختمان و ماشین سازی برای مستدل ساختن نظریه خود به این نتیجه میرسد که) تا کنون، هیچگاه پیوستگی متقابل علم و صنعت به موفقیت های امروزی نائل نگشته بود. استفاده‌عقلائی از پروسه تولید، شکل همگامی ذاتی‌وهمکاری‌درونی‌ای بین علم مجرد واقدامات عملی بوجودآورده‌است. منطبق بر تکامل‌تکنیکی، حجم مجموعه‌فرآورده‌های استخراجی و یا نیمه ساخته افزایش می‌یابد. در

دراین‌رابطه ارقام مربوط به صنعت به اصطلاح سنگین ازهمه بیشتر قابل توجه می‌باشند، چه در پروسه تکاملی نیروهای مولده اجتماعی تغییری دائمی دراین بخش در جهت تولید مستزاد سرمایه ثابت بخصوص بخش دیرنده‌آن انجام میپذیرد. تکامل نیروهای مولده کار اجتماعی بدین صورت تحقق میپذیرد، که قسمتی دائما" افزاینده از کار اجتماعی برای عملیات اولیه و آماده سازی برای تولید ابزار تولید بکار گرفته میشود، و بالعکس بخش‌دائما" تقلیل یابنده‌ای از کار اجتماعی در خدمت تولید ابزار مصرف مورد استفاده قرار میگیرد. درست‌به‌چنین‌علتی حجم بخش اخیر الذکر بصورت خلص بعنوان ارزش های مصرفی بطریق غیر قابل تصوری افزایش می‌یابد. این پروسه از نظر اقتصادی بیان کننده ازدیاد ترکیب‌آلی سرمایه اجتماعی است، پروسه‌ای که درآن توسعه هرچه بیشتر سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر و سقوط نرخ سود بوقوع می‌پیوندد.

هرگاه اجزاء سرمایه و یا سرمایه ثابت و متغیررا مورد مشاهده قرار دهیم، شاهد رشد غیر متناسب این اجزاء میشویم. وهرگاه سرمایه ثابت را در دوبخش آن، یعنی سرمایه دیرنده و سرمایه گردنده مورد توجه قرار دهیم (سرمایه متغیر هم بصورت عام شامل سرمایه گردنده است) گرایش رشد سریعتر سرمایه دیرنده نمایان میشود. این رشد نامتناسب شکل تظاهری همان قانونی است که بنا برآن با مفروض داشتن ازدیاد بارآوری کار، عملیات آماده سازی تولیدی (تولید ابزار تولید)، حصة دائما" متزایدی از انرژی اجتماعی را بخود اختصاص می دهند. این حرکت هم چنین توضیح دهنده واقعیت رشد عظیم صنایع ذوبی و معدنی‌است. هرگاه‌درجه‌صنعتی شدن یک کشور (کشور صنعتی درمقابل کشور فلاحتی) بعنوان نمودار تکامل عمومی اقتصادی این کشور انتخاب شود، حجم‌صنایع سنگین نمودار تکامل اقتصادی یک کشور صنعتی میباشد. بهمین جهت ترقی نیروهای اقتصادی سرمایه داری جهانی درست در این بخش از صنعت به واضح‌ترین شکل قابل مشاهده است. مثلا": در

فاصله تقریبا" ۶۰ سال (۱۹۱۱ – ۱۸۵۰) تولید ذغال سنگ ۱۳۲۰%، تولید سنگ آهن ۱۱۱۳%، تولید آهن خام % ۱۲۶۶، تولیدمس ۱۸۴۳% و تولید طلا ۱۲۱۸% افزایش یافته است.

در مقابل اگر بخش دیگر، یعنی عمدتا" تولید وسایل مصرفی برای بازارجهانی را (به اصطلاح فرآورده‌های تجارت جهانی) مورد توجه قرار دهیم، افزایش تولیدشان به ترتیب زیر بوده‌است. درفاصله ۱۸۸۱ تا ۱۹۱۴ تولیدگندم تقریبا" ۶۷%، تولید پنبه ۱۲۷۱% وتولید شکر ۲۶۱%...

نتایج این سیر صعودی افزایش تولید، راه یافتن مقادیر متنابهی از فرآورده‌های تولید شده به مجراهای گردش است. اما بازار با حجم سابقش حتی قادربه‌هضم یکصدم کالاهائی هم نبود که اکنون هر ساله بازار جهانی جذب می‌نماید.

این واقعیت تنها مشروط به وجود حد معینی از تکامل تولید بمعنی اخص‌خود نمی‌باشد، بلکه شرط مادی آن وجود ابزار انتقال و ارتباط‌توسعه یافته‌است. هر چه ابزار انتقال و ارتباط پیشرفته‌تر باشند، حرکت گردش کالاها شتابنده‌ترو پروسه درهم آمیختن بازارهای محلی و ملی سریعترو رشداندام تولیدی‌واحد سرمایه داری‌جهانی شدیدتر میباشد. ابزار انتقالی مدرن‌که بوسیله نیروی بخار و الکتریسته کار میکند، توسعه شبکه راه‌آهن و تکامل کشتیرانی بخاری و غیره مبین این واقعیت می‌باشند.

اما مبادله کالاها تنها از طریق فوق افزایش نمی‌یابد، بلکه در واقع مجموع حرکات مکانیسم سرمایه‌ای پیچیده‌تر و متنوع‌تر می‌باشند. گردش کالاو حرکت دورانی سرمایه اجبارا" محتاج به انتقال مکانی کالاها نیست.

" درحرکت دورانی سرمایه و استحاله کالاها که بخشی از این حرکت می‌باشد، تبادل‌مواد کاراجتماعی انجام می‌پذیرد. این تبادل مواد میتواند به تغییر مکانی محصولات، یا حرکت واقعی آنان از یک نقطه به نقطه دیگر بیانجامد، اما پروسه گردش کالاها تواند در عین حال بدون حرکت فیزیکی آنها و انتقال محصولات بدون گردش کالائی وحتی بدون مبادله بلاواسطه

آن محصولات انجام بپذیرد. خانه‌ای که الف به ب می‌فروشد، بعنوان کالا حرکت گردشی انجام میدهد، بدون آنکه به تفرج برود. ارزش‌های کالاهائی منقول، نظیر آهن و پنبه که در یک انبار در جای خود چمباتمه زده‌اند، میتوانند درهمان آن بارها پروسه گردس را طی کرده و بوسیله سفته بازان خریده و دوباره بفروش برسند. چیزیکه در اینجا واقعا " حرکت میکند، تیتر تملک بریک شیئی و نه خود شیئی است." (۵).

روندهای متابهی درزمان حاضر، در زمان تکامل مجرد ترین شکل سرمایه‌داری، غیرشخصی شدن سرمایه، رشد انبوه اوراق بهادار بعنوان شکل مدرن وویژه تملک، یا بطور خلاصه با تکامل سرمایه‌داری اوراق بهادار (لیف من) (۶) ویا "سرمایه‌داری مالی "هیلفردینگ) (۷) با ابعادی بسیار عظیم درجریان است. تعدیل بین‌المللی بمت‌های کالاها و اوراق بهادار مختلف از طریق تلگرافی صورت می‌پذیرد. شبکه تلگراف با سرعت زیادی نظیرابزار انتقالی توسعه می‌یابد و کابل‌های زیر دریائی قاره‌های مختلف را بهم پیوند میدهد. باین ترتیب شالوده‌ای قابل انقباض و انبساط اقتصاد جهانی، که تمام بخش‌های آن در پیوند دائمی و متقابل با یکدیگر قرار دارند، بوجود می‌آید و کوچکترین تغییری در یک جزء آن به سایر نقاط سرایت نموده و آنان را هم متاثر می‌سازد.

هرگاه تبادل بین المللی کالا بیان کننده تبادل مواد " ارگانیسم اقتصادی ـ اجتماعی جهان باشد، حرکت جهانی جمعیت مبین انتقال عامل عمده زندگی اقتصادی، نیروی کار می‌باشد، متشابه با چارچوب اقتصاد ملی که تقسیم نیروهای کار بین شاخه‌های مختلف تولید، تحت تاثیر میزان

---

(۵) کارل‌مارکس، "سرمایه"، جلد دوم، ص ۱۲۰، ینا ۱۹۱۳

(۶) Die Beteiligung-und Finanzierungs
R. Liefmann geseIlschaften

(۷) Das Finanakapital.
Rudolf Hilfeerding

کارمزد، درجهت تعدیل و یکسانی حرکت می‌نماید، در سطح اقتصاد جهانی هم پورسه تعدیل هنجارهای گوناگون کارمزد ازطریق مهاجرت صورت میپذیرد.

سرمایه‌داری امریکا با امکانات جذب فوق‌العاده‌اش، جمعیت اروپا و آسیا را می‌مکد، جمعیتی که از یکسو متشکل از دهقانان فقر و رها شده از کشاورزی بوده و از سوی دیگر " ارتش ذخیره" بیکاران شهری را در خود مستتردارد. باین ترتیب توازنی ما بین عرضه و تقاضای نیروی کار در سطح جهانی، با تناسبی که سرمایه محتاج آن است، بوجود می‌آید.

به کارگران مهاجری که بصورت دائمی زاد و بوم خود را ترک نموده و موطن دیگری اختیار میکنند گروه دیگری از "مهاجرین اتفاقی" اضافه میشوند، که تنها برای کارهای فصلی مهاجرت میکنند. به این ترتیب این جزرو مد نیروی کار تظاهری از بازار جهانی کار میباشد. حرکت نیروی کار بعنوان یک قطب از روابط سرمایه داری، با حرکت سرمایه بعنوان قطب دیگر آن مطابقت دارد.

همانطور که در حالت اول روند، تحت قانون تعدیل میزان کارمزد تنظیم میگردد، در حالت دوم تعدیل بین المللی نرخ سود، مسیر این حرکت را تعیین مینماید.

حرکت سرمایه که از نقطه نظر کشوری که سرمایه را به بیرون میراند، عمدتا " صدور سرمایه نامیده می‌شود، در زندگی اقتصادی مدرن به چنان اهمیتی رسیده است که بسیاری از اقتصاد دانان بورژوا آنرا ـ سرمایه‌داری صادر کننده ـ می‌نامند.

دو مقوله عمده صدور سرمایه عبارت است از صدور "سرمایه‌بهره‌یاب " و صدور سرمایه " سودآور ".

در رابطه بایک برخورد مقدماتی میتوان آنان را به گروههای تحتانی زیر تقسیم نمود.

الف ـ " قرضه های دولتی و بلدی " ـ ازدیاد بیسابقه بودجه دولتی کهازیکسو بعلت رشد عمومی زندگی اقتصادی و از سوی دیگر بعلت "نظامی "

شدن اقتصاد ملی است ، باعث احتیاج روز افزون دولت ها به قرضه های خارجی جهت پوشاندن هزینه های جاریشان گشته است . علاوه بر آن رشد شهرهای بزرگ اجرای پاره ای از اقدامات را نظیر ساختمان مترو ، تاسیسات روشنائی ، الکتریکی ، کانال سازی ، توسعه خیابانها ، تلگراف و تلفن . . . ضروری ساخته است که برای انجام آنان هم مقادیر زیادی پول لازم بوده و این پول عمدتا " از طریق قرضه های خارجی تامین می‌گردد .

ب ــ شکل دیگر صدور سرمایه سیستم " مشارکت " می‌باشد . در این شکل یک بنگاه تجارتی ، بانکی یا صنعتی در کشور " الف " سهام یا اوراق ضمانت و تعهدات یک بنگاه کشور " ب " را به خود تعلق میدهد .

اوراق بهادارخودرا در گردش می‌اندازد تا بتواند اوراق بهادارسایر شرکت ها را تحصیل کند .

لیف من از سه شکل جایگزین کردن اوراق بهادار در رابطه با هدف شرکتهای جانشین سخن میراند .

الف ــ " شرکت های سرمایه گذاری " (۸) ــ در این ایالت جایگزین کردن اوراق بهادار برای دست یابی به سهام و بهره حاصله از آن که متعلق به بنگاههائی که عملیات اقتصادیشان با صرفه تر و پر خطرتر می‌باشد ، انجام می‌گیرد .

ب ــ " شرکت های تقبل اوراق بهادار ": زمانی که هدف شرکت دراین باشد که اوراق بهادار بنگاههائی را به تصرف درآورد که اوراق بهادارآنان بعلل حقوقی و یا واقعی در اختیار عموم نمی‌تواند باشد .

ج ــ " شرکت های کنترل کننده " که اوراق بهادار بنگاههای مختلف را خریده و از گردش خارج نموده و بجای آن سهام شرکت کنترل کننده را منتشر و پخش می‌کند . به این ترتیب از یکسو این بنگاهها تحت کنترل قرار گرفته و از سوی دیگر خود شرکت کنترل کننده محتاج به برآورد هیچگونه

(۸) ــ این شرکت‌ها عموما Investaent trust نامیده میشوند .

سرمایه ای نمی‌باشد .

در تمام این حالات مفروض است که اوراق بهاداری که می‌بایست جانشین برایشان ایجاد شود ، وجود دارند ، در غیر اینصورت یعنی زمانیکه بدوا " اوراق بهادار می‌بایستی بوجود بیایند ، ما با عملیات " تامین منابع مالی " روبرو هستیم که در آن بانکها ، بنگاههای تجاری ، صنعتی و یا شرکت‌های مالی مخصوص تامین منابع مالی شرکت دارند . بنابراین زمانی که از تامین منابع مالی صحبت است عموما " با تاسیس شعبات در خارج و انتشار و پخش اوراق بهادار آنان روبرو هستیم .

نوین ترین اشکال انحصاری سرمایه داری در نوع متمرکز خود ، مثلا " تراست‌ها (۱۰) ، تنها یک نوع از انواع بنگاههای مشارکت و یا تامین منابع مالی می‌باشند . مشارکت و تامین منابع مالی بمثابه شکل عالیتر آن مبین پیچیده تر شدن پیوندهای درونی صنعت و تکامل آن به یک سیستم سازمان یافته ، می‌باشند . از این نظر معیار بررسی آنان باید از دو جهت باشد . از یکسو بررسی آنان از نظر سیطرهٔ انحصاریشان و تملک سرمایه ای و از سوی دیگر از نظر حرکت خود اوراق بهادار که بیان ویژهٔ تملک سرمایه ای عصر حاضر است . بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که رشد پروسه های اقتصاد جهانی که متکی بر رشد نیروهای مولده می‌باشد ، نه تنها به تراکم مناسبات تولیدی بین کشورهای مختلف میانجامد و نه تنها مناسبات عمومی سرمایه داری را توسعه و عمق می‌بخشد ، بلکه پیکره های نوین اقتصادی ای هم ببار آورده و اشکال جدید اقتصادی ای هم احداث می‌نماید که برای اعصار قبلی سرمایه داری ناشناخته بودند .

نطفه‌های پروسه سازمان یابی که مشخصه تغییرات صنعت در چارچوب

(۹) ــ این شرکت ها تحت نام امریکائی خود Holding Company معروف تراند .

(۱۰) ــ Trust

اقتصادملی بود ، اکنون در صحنهٔ اقتصاد جهانی هر چه بارزتر ظاهر می‌گردد . همانطور کەرشد نیروهای مولده سرمایه داری جهانی هم با ابرام‌هر چه بیشتر .

ج ــ شکل‌سوم صدور و سرمایهٔ [11] تامین منابع مالی بنگاههای خارجی " یا سرمایه گذاری برای یک برنامه مشخص است . یک بانک منابع مالی یک بنگاه‌را که بوسیله خود او و یا موسسات دیگر احداث شده است تامین‌نموده و یا یک بنگاه صنعتی منابع مالی شعبه خود را که در ظاهر بصورت شرکت مستقلی عمل میکند ، تامین می‌نماید ، و یا بالاخره یک شرکت‌مالی‌مخصوص حاجات مالی بنگاههای خارجی را برآورده می‌کند .

د ــ شکل چهارم صدور سرمایه " اعتباری " است که مستقل از هر برنامه مشخصی (برخلاف تامین منابع مالی) داده شده و از طرف بانکهای بزرگ در اختیار بانکهای دیگر گذاشته می‌شود .

ه ــ و بالاخره شکل پنجم صدور سرمایه " خرید سهام خارجی برای فروش " است . (مثلا " فعالیت بانکهای ناشر اوراق بهادار و غیره) . این شکل برخلاف انواع دیگر به وابستگی دائمی منافع نمی‌انجامد .

باین ترتیب هدایت سرمایه از یک حوزهٔ " ملی " به حوزه های دیگر انجام گرفته و پروسهٔ آمیختن و گره خوردن سرمایه های ملی با هم توسعه یافته و سرمایه بین المللی می‌گردد .

همانطور که مبادلهٔ بین المللی کالاها قیمت های محلی و ملی را به قیمت های جهانی تعدیل بخشیده ، و یا مهاجرت این گرایش را در خود مستتر دارد که اختلاف سطوح ملی دستمزد را توازن بخشد ، حرکت سرمایه هم در جهت تعدیل " نرخهای ملی سود " سیر کرده و مبین عمومی ترین قانونمندی شیوه تولیدی سرمایه داری در ابعاد جهانی می‌باشد . در ذیل قدری مفصل تر به اشکال صدور سرمایه که بصورت " مشارکت " و "تامین منابع مالی " بروز می‌نماید ، برخورد می‌شود ، زیرا که گرایش تکاملی‌تراکم

سرمایه داری در محدودهٔ اقتصاد جهانی هر روز بیشتر در اشکال سازمانی فوق ، نظیر آنچه در سطوح ملی صورت گرفته است ، انعکاس یافته و آشکارا در جهت تهدید رقابت‌آزاد و تشکیل گروههای انحصاری حرکت می‌نماید .

زمانیکه به بررسی مشارکت و سطوح مختلف آن ، متناسب با تعداد سهام تحصیل شده‌بپردازیم ،مشاهده میکنیم که چگونه این پدیده درجهت اختلاط‌کامل سرمایه ها سیر مینماید . تنها با مقدار کمی سهام امکان‌شرکت در مجمع عمومی سهامداران بدست آمده و با تعداد بیشتری سهام می‌توان روابط نزدیک‌تر و پیوسته تری برقرار کرد (مثلا " استفاده دستجمعی از روش های جدید تولیدی ، اختراعات ، تقسیم بازار . . .) و به این‌ترتیب یکنوع اشتراک منافع بوجود می‌آید . با سهامی به مقدار بیش از پنجاه در صد ، مشارکت جایگزین اختلاط و عجین شدن کامل سرمایه ها می‌گردد ، در بسیاری از مواقع هم عاقبتا " به تاسیس شعبات به شکل شرکت های مستقل منتهی می‌شود که سهام آن در اختیار " شرکت مادر " است . این شکل‌بروز عمدتا " میتوان در تاسیس شعبات خارجی این شرکت ها مشاهده کرد .

برای فرار از محدودیتهای قانونی کشور خارجی و بهره ور شدن از حقوق ویژه و امتیازات سرمایه داران این " موطن جدید " ــ ایجاد شعبات به شکل شرکت های سهامی مستقل بصرفه مقرون تر می‌باشد .

شکل دیگرمشارکت که در واقع دارای گوناگونی های بسیار است "روش جانشین کردن اوراق بهادار" می‌باشد . طرز عمل این نوع مشارکت خلاصه می‌شود در اینکه یک شرکت مشخص (مایل به مشارکت) سهام و سایر به معاهدات بین‌المللی گروه های سرمایه دار ملی منتج می‌گردد ، که از اشکال ساده شروع شده و به اشکال متمرکز تراست های بین المللی ختم می‌گردد .

فصل سوم

اشکال سازمان یافته اقتصاد جهانی

ویژگی اقتصادجهانی مدرن ساخت بی سامان آن است .در این‌رابطه می‌توان شالوده اقتصاد جهانی مدرن را با ساخت اقتصادی در چارچوب ملی مقایسه نمود ، اقتصادی‌که تا ابتدای قرن بیستم شکل تظاهر عمومی سرمایه داری بود ، یعنی قبل از شروع پروسه سازمان یابی ای که در دهه اخیرقرن‌نوزدهم بوجهی‌بارز بوقوع پیوست و از طریق محدود کردن‌معتنابه چارچوب تا آنزمان غیر معدود " بازی آزاد " نیروهای اقتصادی باعث تغییراتی اساسی گردیده بود .

آشکارترین اشکال بین شالوده بی سامان اقتصاد جهانی ، واقعیت بحرانهای صنعتی جهانی و جنگ هاست . اقتصاد دانان‌بورژوائی که تصور می‌کردند ، از بین رفتن رقابت آزاد و جانشین شدن انحصارهای سرمایه داری بجای‌آنان ، منجر به از بین رفتن بحرانهای صنعتی می‌گردد ،اشتباه عظیمی مرتکب شده اند . آنها در پندار خود یک واقعیت جزئی را فراموش می‌کنند و آن این است که اکنون فعالیت های اقتصادی " اقتصاد ملی " در سطح اقتصاد جهانی انجام می‌پذیرد . لیکن اقتصاد جهانی جمع ساده و عددی اقتصاد های ملی نیست ، همانطور که اقتصاد ملی هم از جمع ساده و عددی اقتصادهای فردی یک کشور تشکیل نشده است . در هر دو حالت یک عامل اساسی تکمیل کننده ، عنصر ارتباط، تاثیرات متقابل و محیط ویژه وجود دارد ، که میتوان از آن بعنوان " عامل تجمع اقتصادی" نام برد . بدون آن هیچگونه تعمیم واقعی ، هیچگونه سیستم ، هیچگونه اقتصاد اجتماعی وجود نداشته و تنها واحدهای منفرد اقتصادی باقی می‌مانند . بنابراین حتی زمانیکه رقابت آزاد در چارچوب اقتصاد ملی کاملا" ملغی

گردد ، بحران ها بر جای خواهند ماند ، چه ارتباط‌ها و مناسبات عوامل اقتصاد ملی بر شالوده ای بی سامان و مغشوش مبتنی هستند . یا به سخن دیگرشالوده‌آنارشیستی‌اقتصاد جهانی همچنان برقرار خواهد ماند .مطالب ذکرشده‌در مورد بحران‌ها در مورد جنگ نیز صادق است . جنگ درحقیقت در جامعه سرمایه داری چیزی جز یکی از شیوه های رقابت در حوزه های اقتصاد جهانی نیست . بنابراین جنگ قانونمندی ذاتی جامعه ای است‌که تحت‌فشارجبری‌قوانین اولیه تولید ، برای بازار جهانی تولید نموده و قادر به تنظیم آگاهانه پروسه های تولید و توزیع نمی‌باشد .

امابا‌وجود مبتنی بودن اقتصاد جهانی مدرن بر شالوده ای بی‌سامان پروسه‌سازمان‌یابی هم درآن عمدتا " بصورت سندیکاها ، تراست ها وکارتل های بین المللی ، پیشرفت محسوس نموده است .

(بوخارین‌پس‌از برشماری و ذکرمشخص‌آمار در مورد تشکیلات‌تراست ها و سندیکاهای بین المللی در رشته های مختلف تولیدی ، در حوزه ها و تحت حوزه های صنعتی ، و در بنگاههای تجارتی ، با نشان دادن وابستگی های آنان در تقسیم بازار ، معاهدات‌آنان برای کنترل بازارهای تحت‌سلطه خود ،تحلیل خودرادر رابطه با رشد پروسه سازماندهی بین المللی اقتصاد جهانی با بررسی بانکها ادامه می‌دهد) .

پشتیبان تمام‌کارتلهاوتراست ها عمدتا " بنگاههائی هستند که منابع مالی آنان را تامین می‌کنند ، یعنی عمدتا " بانکها .

پروسه‌جهانی شدن که بدوی ترین شکل آن مبادله بین المللی کالاها و عالیترین مظهر سازمان یافته اش تراست بین المللی می‌باشد ، بصورت وسیعی به‌جهانی‌شدن بانکها هم انجامیده است . آنها با تامین منابع مالی اقدامات و عملیات صنعتی ، به سرمایه صنعتی استحاله یافته و باین ترتیب مقوله ویژه " سرمایه مالی " را تشکیل داده اند .

در واقع سرمایه مالی شکل نافذ و در هر چیز نشت کننده سرمایه است کهمانند طبیعت مبتلا به مرض ترس از خلاء بوده و سعی می‌نماید ، هرفضای

خالی‌را پر نماید ، اگر چه این فضا در مناطق حاره یا تحت الحاره و یا منطقه قطبی باشد . منتها شرط آن جاری شدن سود باندازهٔ کافی از آنجاست .

فعالیت بانکها به‌تشکیل شعبات در خارج از مرزها و تحت کنترل‌قرار دادن بانکهای خارجی خلاصه نمی‌شود . شبکه فعالیت آنان در واقع تمام زندگی اقتصادی‌را دربر می‌گیرد . تشبثات‌استعماری ،صدور سرمایه ،ساختمان راه‌آهن‌و قرضه های‌دولتی ،ساختن‌متروهای شهری ، کارخانجات تسلیحات ، معادن طلا و مزارع‌کائوچو . . . تمام این فعالیت ها با اعمال کنسرسیوم‌های بین المللی بانک ها مرتبط‌است . فعالیت های جهانی اقتصادی متشکل از الیاف بسیاری است که در هزارها نطقه با هم گره خورده و هزاران باربافته میشوند تا بالاخره در پیمانه‌های بزرگترین بانکهای جهان بهم بپیوندند . سرمایه‌داری‌بین‌المللی‌مالی و سلطه سازمان یافته جهانی بانکها یک‌واقعیت غیر قابل انکار اقتصاد گردیده است .

ازسوی‌دیگر نمیبایستی اهمیت سازمان های جهانی زیاده تخمین‌زده شوند . اهمیت آنان در مقام مقایسه با محیط‌زندگی اقتصادی سرمایه داری جهانی‌آنچنان‌نیست‌که در برخورد اولیه به نظر می‌رسد . بسیاری از کارتل هـا و سندیکاها تنها معاهده ای برای تقسیم بازار بوده و پاره ای دیگر در بخش عمده ای از تحت حوزه های تولید اجتماعی تنها شعبه های تولیدی بخصوصی را در بر می‌گیرند و بالاخره بسیاری از آنان دارای سرشتی بسیار گـذرا می‌باشند . تنها معاهدات بین المللی ای که بر پایه انحصار طبیعی استوارند ، دارای‌کیفیتی پا برجاترند . معهذا گرایش دائمی رشد این‌سازمانها واقعیتی‌است که در تحلیل حرکت تکامل اقتصاد جهانی مدرن نباید ازنظر انداخته شوند .

ما با بررسی مهمترین گرایش های رشد اقتصاد جهانی ، حرکت آنرا از تبادل کالا تا فعالیت کنسرسیوم های بانکی دنبال نمودیم . این پروسه با تنوع اشکال تظاهر خود ، پروسه بین المللی شدن زندگی اقتصادی میباشد کـه به تقارب دیر افتاده ترین نقاط جغرافیائی ، تساوی و توان مناسبات

سرمایه داری ، تضاد مستزاد بین سرمایه متراکم سرمایه داران و پرولتاریای جهـانی انجامیده است . اما نتیجه این پروسه ابدا " این نیست که تکامل اجتماعی به مرحله ای رسیده است که در آن دولت های ملی مختلف کم و بیش همگون در کنار یکدیگر به زندگی خود ادامه می‌دهند . چونکه پروسهٔ " بین المللی شدن زندگی اقتصادی " به هیچ صورتی با پروسه " بین‌المللی شدن منافع سرمایه داری " یکسان نیست . پروسه بین المللی شدن زندگـی اقتصادی‌می‌تواند تضاد منافع بین گروههای مختلف ملی بورژوازی راتشدید نموده و در عمل تشدید می‌نماید . رشد بین المللی مبادلهٔ کالائی همواره با تشدید همبستگی گروه های مبادله کننده همراه نمی‌باشد ، برعکس این ازدیاد میتواند تشدید رقابتی سهمگین و برانگیختن مبارزه ای بین مرگ و زندگی بین آنان بیانجامد . این واقعیت در مورد صدور سرمایه هم صادق بوده و در اینجا هم همیشه " اشتراک منافع " بوجود نمی‌آید . تنها دریک حالت می‌توانیم‌بگوئیم که یک نوع همبستگی منافع ایجاد شده و آن حالتی است که با ازدیاد " مشارکت و تامین منابع مالی " روبرو هستیم ، بدین‌معنا که در نتیجه تصرف دستجمعی اوراق بهادار یک تملک جمعی سرمایه داران کشورهای‌مختلف‌بر مورد مشخص بوجود آید . در اینجا نتیجه واقعا " ایجاد یک " انترناسیونال طلائی " است و تنها با یک تجانس یا توازی منافع سر و کارنداشته ،بلکه‌بایک وحدت منافع روبرو هستیم . اما همراه با این حرکت ، تحول اقتصاد بصورت خودکار ، گرایش متضاد ملی شدن منافع کاپیتالیستی را هم بوجود می‌آورد کل جامعه انسانی مجبور به دادن تاوان این تضاد و تحمل رنج خون و درد و کثافت آن است .

بخش دوم

اقتصاد جهانی و پروسه ملی شدن سرمایه

فصل چهارم

ساخت درونی "اقتصادهای ملی" و سیاست گمرکی

همانند تمام ارگانیسم های جاندار، "اقتصاد ملی" هم در پروسهٔ دائمی تغییر درونی قرار دارد. حرکات ذره ای که همگام با تکامل نیروهای مولده انجام می‌گیرند، روابط متقابل اندامهای اقتصاد ملی را هم دائما" تغییرداده‌اند، بدین معنی که روابط متقابل بین قسمت های مختلف اقتصاد جهانی رشد یابنده را متاثر ساخته اند. ریشه کن کردن وجوه اقتصادی محافظه کار و عقب مانده‌ای که متعلق به اوائل سرمایه داری بودند، درهمه جا به پیروزی غیر قابل انکاری رسیده است. اما در عین حال، اکنون این تغییرات "ارگانیک" رقبای ضعیف، در چارچوب اقتصاد ملی (اضمحلال صنایع دستی، از بین رفتن اشکال میانی تولیدی، ازدیاد واحدهای تولیدی بزرگ) ملغی شده و جای خود را به یک دوره مخاصمات شدید رقبای عظیم در صحنهٔ اقتصاد جهانی داده است.

علل آن باید در تغییرات داخلی ای که در ساخت سرمایه داری ملی انجام گرفته و به واژگون شدن روابط متضاد آن منتج شده است، جستجو گردد. این تغییرات عمدتا" در "ایجاد توسعه بی نهایت سریع سازمانهای انحصاری سرمایه داری، کارتل ها، تراست ها، سندیکاها و مجتمع های بانکی بیان میگردد. ما وجود این پروسه و رشد بیسابقه آنرا در سطح بین المللی بررسی نمودیم. اما در محدودهٔ اقتصاد ملی این پروسه بدون قیاس و مهمتر است. در ذیل ما خواهیم دید که کارتلیزه شدن ملی صنعت، یکی

از عمده ترین عوامل "وابستگی" ملی سرمایه می‌باشد.

پروسه ایجاد انحصاری سرمایه داری ادامهٔ منطقی و تاریخی پروسه تمرکز و تراکم می‌باشد. همانطور که بر ویرانه های فئودالیسم، رقابت آزاد صنعتگران بوجود آمد، و به انحصار طبقه سرمایه دار بر ابراز تولید منجر گشت، رقابت آزاد هم در بین سرمایه داران همواره بیشتر به تحدید این رقابت و جایگزینی صور انحصاری اقتصادی، در حیطه بازار داخلی انجامیده است. این صور انحصاری نمی‌بایستی بهیچ وجه بعنوان پدیده هائی "غیر معمولی و مصنوعی"، مانند گمرکات، تعرفه های راه آهن، ارجاء عملیات اقتصادی از طرف دولت به بخش خصوصی، پاداش ها و غیره، که در اثر پشتیبانی دولت بوجود می‌آیند، ارزیابی شوند. کلیه این علل سبب تسریع این پروسه شده ولی بهیچ وجه شرط لازم برای ایجاد آن نمی‌باشد، بالعکس درجه معینی از تراکم تولید، شرط لازم ایجاد و تظاهر آن می‌باشد. بنابراین میتوان گفت که هر چه شکوفائی نیروهای مولده بیشتر باشد، قدرت سازمان های انحصاری زیادتر میشود. در این رابطه میتوان اذعان داشت که شکل "شرکت سهامی" که سرمایه گذاری را بی نهایت آسان می‌نماید، نقش بزرگی ایفا نموده است.

(بوخارین سپس به ذکر و بررسی پروسه انحصاری شدن در بخشهای مختلف تولیدی در عمده ترین کشورهای سرمایه داری پرداخته و با تاکید براینکه قدرت انحصارات به مرحله ای رسیده است که بیش از نیمی از تولید در بخش انحصاری انجام می‌پذیرد، ادامهٔ این پروسه را چنین توضیح میدهد):

پروسهٔ سازماندهی، تنها محدود به درون بخش های مختلف تولید نمی‌شود. پویه ای دائمی برای پیوستن آنان به یکدیگر بصورت یک سیستم و تبدیل آنان به یک سازمان واحد در جریان است. این حرکت عمدتا" به صورت احداث "بنگاههای مختلط"، یعنی بنگاههائی که فرا آوردن مواد خام و کالاهای ساخته و نیمه ساخته و غیره را در خود مستتر دارد، انجام

می‌پذیرد . در رابطه با تراکم و تمرکز" عمودی" در مقابل تراکم و تمرکز " افقی" که در چارچوب بخش های منفرد تولید انجام می‌گیرد ، تراکم عمودی از یکسوبه‌محدود کردن تقسیم کار اجتماعی می‌انجامد (بعلت آنکه این شکل سازمانی‌تولیدکالاهائی راکه تا بحال در بنگاههای مختلف‌انجام می‌گرفتند در خود مجتمع می‌کند) و از سوی دیگر محرک تقسیم کار مجدد در درون واحدهای تولیدی جدید می‌شود . کل این روند از نظر اجتماعی دارای این گرایش است که اقتصاد ملی را به بنگاههای متنوع و مجتمعی تبدیل نمایدکه‌درآنان تمام‌شعب‌تولیدی ازنظرسازمانی بهم متصل‌باشند .

این پروسه از طرق دیگر هـم ،نظیر نفوذ سرمایه بانکی در صنعت و تبدیل سرمایه به سرمایه بانکی به ابعاد بی سابقه ای انجام میگیرد .

" یک بخش‌دائما " درحال افزایش سرمایه در صنعت به سرمایه‌داران صنعتی کهآنرا مورد استفاده‌قرار می‌دهند تعلق ندارد . آنها امکان استفاده از این سرمایه را از طریق بانکها ، که در مقابل آنها بعنوان مالک سرمایه ظاهر میشوند ، به دست می‌آورند . از سوی دیگر بانک باید بخش در حال تزایدی از سرمایه خود را در صنعت استوار نماید . باین ترتیب بانک به میزان دائما " افزاینده ای به سرمایه دار صنعتی تبدیل میگردد .

من این سرمایه بانکی را ،یعنی سرمایه در شکل پولی خود ، که بهاین طریق‌ودرواقع به سرمایه‌صنعتی تبدیل‌می‌شود ،سرمایه‌مالی می‌نامم " (۱۱) .

با کمک اشکال مختلف‌و اعتبار ،تصرف‌سهام و اوراق ضمانت ،عملیات تادیسی بلاواسطه سرمایه‌بانکی مبدل به سازمانده صنعت و سازمانبخش کل تولید یک کشور می‌گردد . رشد این پروسه با تشدید تراکم صنعت و تشدید تراکم بانکی تقویت می‌گردد . مضافا " اینکه در این رابطه باید به نقش مهم بنگاههای دولتی و عام المنفعه که به نظام عمومی اقتصادی تعلق دارند ، توجه شود ،جزء بنگاههای دولتی در سطوح مختلف معادن ، راه‌آهن ،پست

(۱۱) ـ هیلفردینگ ، " سرمایه مالی " ، ص ۲۸۳ .

وتلگراف ،تلفن و واحدهای‌تولیدی‌دیگروعمده‌ترین بنگاههای عام‌المنفعه ، انواع تاسیسات گاز ، برق ، آب ، کاتالیزاسیون و غیره می‌باشند . در این سیستم عمومی بانکهای پر قدرت دولتی هم سهیم اند .

اشکال‌وابستگی‌متقابل بخش عمومی (۱۲) و خصوصی گوناگون بوده و اعتبارات‌درآن نقش بزرگی ایفامی‌کنند . روابط مخصوص نزدیکی در سیستم "بنگاههای‌مختلط" بوجود می‌آید که درآن‌بخش عمومی و خصوصی اقتصاد به مشارکت می‌پردازند . جمیع بخشهای این سیستم نسبتا " سازمان یافته کـارتلها ، بانکها ، بنگاههای دولتی در یک پروسه بهم آمیختن و امتزاج در یکدیگر قرار دارند . حرکت این پروسه با تشدید پروسهٔ تراکم سرمایه داری تسریع می‌گردد . ایجاد کارتلها و مجتمع ها : به اشتراک منافع بین بانکهائی که تامین کننده منابع مالی آنان هستند میانجامد . این بانکها مایلند که از یکسو رقابت در درون بنگاههای وابسته به آنان از بین برود و از سوی دیگر همکاری‌خودبانکها با هم سبب بهم پیوستن گروههای صنعتی می‌گردد . عاقبتا " بنگاههای دولتی هم به زنجیر وابستگی های متزاید و متقابل گروههای صنعتی ـ مالی دچار می‌شوند .

با این ترتیب طیف های مختلف پروسه تراکم و تشکل مکمل یکدیگر بوده و بوجود آورنده گرایش پر قدرتی در تبدیل کل اقتصاد ملی به یک بنگاه‌مجتمع تحت رهبری قدرتمندان مالیه و دولت سرمایه داری" ، به یک اقتصادی که بازار ملی را در انحصار خود داشته و یک شرط‌تولید سازمان یافته را در عالیترین‌شکل غیر سرمایه داری خویش نمودار سازد ، می‌باشد .

نتیجتا " سرمایه‌داری‌جهانی ،نظام بین المللی تولید در عصرحاضر ، دارای چنین کیفیتی است : پاره ای از انحصارات اقتصادی سازمان یافته و متشکل (قدرت های بزرگ متمدن) در مقابل کشورهای توسعه نیافته با ساختی کشاورزی و یا نیمه کشاورزی .

پروسه سازمانبخشی (که انگیزهٔ اصلی سرمایه داران نبوده ، بلکه نتیجه عینی کوشش برای بدست آوردن سود حداکثر می‌باشد) دارای این گرایش است که مرزهای ملی را پشت سر گذارد . اما این پروسه در مسیر خود با اشکالات مهمی نیز روبرو می‌شود .

اولا " از بین‌بردن رقابت در چارچوب ملی ساده‌تر از لغو آن درسطح بین المللی است . (قرار دادهای بین المللی معمولا " بر پایه انحصارهای موجود استوارند) . ثانیا " اختلاف سطح ساخت های اقتصادی و نتیجتا " هزینه های تولیدی متفاوت ، عقد معاهدات بین المللی را برای گروههای توسعه یافته تر چندان سود بخش نشان نمی‌دهد . ثالثا " وابستگی با دولت ومرزهای آن خود یک انحصار همواره قویتر که سود بیشتری را تضمین می‌کند بوجود می‌آورد . از عواملی که مربوط به نکتهٔ سوم هستند ، بررسی سیاست گمرکی شایان توجه است . سیاست گمرکی ماهیت خود را بکلی عوض کرده است . اگرسابقا "گمرکات عامل محافظت بودند ،امروزه آنان عامل مهاجمه اند . اگر سابقا تنها کالاهائی مورد حمایت قرار می‌گرفتند که تولیدشان در داخل توسعه کافی نیافته بود ، امروزه درست بخش های تولیدی توسعه یافته و قابل رقابت مورد حمایت قرار می‌گیرند . سیاست مدرن " گمرکات عالی " چیزی دیگر جز " فرمول دولتی برای سیاست اقتصادی کارتل ها " ، و گمرکات مدرن چیزی دیگر جز " گمرک کارتلها " نمی‌باشند . آنان ابزار افزایش سودکارتل ها هستند . در واقع آشکار است که تولید کنندگان قیمت ها را در بازار داخلی (زمانی که رقابت در بازار داخلی از بین رفته و یا به سطح پائین تقلیل یافته است) به اندازه تعرفه گمرکی بالا می‌برند . اما این اضافه سود امکان فروش کالاها را در بازارهای خارجی با قیمت هائی کمتر از هزینه تولید یا قیمت های حراجی بوجود میاورد . بدین ترتیب سیاست ویژه صادراتی کارتل ها یا " دامپینگ " (۱۳) بوجود می‌آید .

این حرکات روشن کننده این واقعیت اند که چگونه گمرکات مدرن از صنعت توسعه طلب هم محارست می‌کند . نقش پر اهمیتی که امروزه از نظر اقتصادی گمرک ایفا می‌کند ، نشان دهندهٔ ماهیت تجاوز طلبانه سیاست سرمایه‌داری مدرن هم می‌باشد . در عمل سازمانهای انحصاری بعلت وجود گمرک می‌توانند یک سود فوق العاده کسب نمایند ،سودی که آنانرا به پرداخت پاداش صادراتی درمبارزه برای کنترل بازارها قادر می‌سازد . این سود فوق العاده می‌تواند معمولا " از دو طریق کسب گردد : اولا " با فروش وسیع و مشدد در منطقه تحت کنترل دولت خودی ، ثانیا " با اتساع این منطقه .

اما از آنجا که گنجایش جذب بازار داخلی غیر محدود نیست ،کوشش سرمایه‌داران به سوی طریقه دوم معطوف میگردد . اگر سابقا " در عصررقابت آزاد کفایت می‌کرد که کالاها بسادگی در بازارهای خارجی راه پیدا کنند و یک چنین اشتغال اقتصادی سرمایه‌داران کشور صادر کننده را ارضاء مینمود ، در عصرکنونی منافع سرمایه مالی عمدتا " ایجاب می‌نماید که مرزهای دولتی توسعه یابند ، بدین معنی که سرمایه داران به دیکته کردن سیاست تسلط طلبی ، اعمال فشار و قهر بلاواسطه ، قدرت مسلحانه و فتوحات امپریالیستی دست می‌یازند . اما طبیعی است که در مناطقی که بخش عمده ای از نظام لیبرال تجارت آزاد بعلت شرایط تاریخی مشخص باقی مانده است و درجائی که از سوی دیگر منطقه دولتی خود به اندازهٔ کافی وسیع است ، به موازات سیاست تسلط طلبی کوشش می‌گردد که بخش های گسترده را به یک اندام واحد تولیدی تبدیل نموده و مستعمرات را با متروپل ها اتصال داده ، امپراطوری عظیم و واحدی با سد گمرکی مشترک ایجاد گردد . این واقعیت شامل امپریالیست های انگلیسی می‌گردد . اما تمام گفتگوها در بارهٔ تشکیل اتحاد گمرکی اروپای مرکزی هم هدف دیگری جز ایجاد یک منطقه اقتصادی عظیم ، که ابزار انحصاری برای رقابت در بازارهای خارجی باشد ، ندارد . بدین‌ترتیب به موازات بین‌المللی‌شدن سرمایه یک پروسه تجمع ملی‌سرمایه ، پروسه ملی شدن آن در جریان است که دارای عواقب سنگینی است . این

پروسه ملی‌شدن (۱۴) سرمایه یا ایجاد اندامهای اقتصادی یک شکل ومحاط در مرزهای دولتی ،متضاد با یکدیگر ــ با تغییرات در سیر حرکت حوزه‌های دیگراقتصادی یا تغییرات در بازارهای‌فروش ــ حوزه بازار مواد خام ــ حوزه سرمایه‌گذاری نیز تقویت میگردد . در ذیل تغییرات شرایط تجدید تولید سرمایه جهانی از نقطه نظر سه حوزه مذکور بررسی می‌شود .

(۱۴) ــ " در این نوشته هر جا صحبت از سرمایه ملی ، اقتصاد ملی . . . ملی می‌باشد ، منظور ما وجود عامل ملی به معنای مشخص این مقوله نبوده ، بلکه تنها عامل دولتی ــ منطقه ای یا قلمرو دولتی اقتصاد مدنظر است " بوخارین .

فصل پنجم

" بازار جهانی فروش و تغییرات آن "

هر نظام سرمایه داری ملی دارای این گرایش است که قدرت خود را توسعه‌داده و پا را از قلمرو دولتی خودی فراتر نهد . این نتیجه ذاتی‌ترین خصیصه نظام سرمایه داری است . " شرایط بلاواسطه استثمار و شرایط تحقق آن (تحقق اضافه ارزش ــ بوخارین) یکی نیستند . آنها نه تنها از نظر زمان‌و مکان ، بلکه همچنین از نظر مقوله ای متفاوت اند : یکی تنها محدود است به نیروی مولده جامعه و دیگری با تناسب بخش های مختلف تولیدی و قدرت مصرف جامعه . اما امر اخیر نه با قدرت بارآوری مطلق و نه با قدرت مصرف مطلق تعیین می‌گردند ، بلکه بوسیله قدرت مصرف بر پایه مناسبات توزیعی آشتی ناپذیر ، که مصرف توده وسیع اجتماع را به یک حداقل متغیر و کم و بیش محدود تقلیل می‌دهد ، و علاوه بر آن بوسیلهٔ غریزهٔ انباشت‌محدودمی‌گردد ــ غریزه‌ازدیاد سرمایه و تولید اضافه ارزش در سطح پیشرفته ــ این قانون تولید سرمایه داری است . بهمین جهت بازار می‌باید همواره توسعه یابد . . . تضاد داخلی سعی می‌کند با انبساط حوزه خارجی تولید خود را تعدیل بخشد . " (۱۵)

این قانون تولید کثیر که در عین حال قانون تولید سر ریز و زیاده می‌باشد ، نمی‌بایستی بدین صورت تفسیر گردد که در نور دیدن مرزهای دولتی یک‌ضرورت‌مطلق است . این فرصت در پروسه ایجاد سود ظاهر شده و مقدار سود اصل تنظیم کنندهٔ آن است . میزان سود وابستگی به حجم مجموع کالاها و سود هر واحد کالائی دارد و این خود برابر است با قیمت

(۱۵) ــ مارکس ، " کاپیتال " ، جلد سوم ، ص ۲۲۵/۲۲۶ .

فروش منهای هزینه تولید .

اگر حجم کالاها را با M و قیمت تولید *هر واحد کالا را با P و قیمت مخارج * هر واحد کالا را با K نمایش دهیم ، حجم سود برابر است با $(M.(P-K))$ حجم سود .

بعبارت دیگر هر چه قیمت مخارج پائین تر باشد ، سود منتجه از هر واحد کالا بیشتر شده و با ثابت بودن و یا افزایش فروش حجم سود افزایش می‌یابد . اما قیمت مخارج رابطه معکوس با حجم کالاهائی که به بازار عرضه میشوند داشته و هر چه حجم کالاها بیشتر باشد ، قیمت مخارج کمتر می‌گردد . تکنیک بهتر و رشد نیروهای مولده ونتیجتا " ازدیاد حجم فرآورده‌های تولید شده تماما " به تقلیل قیمت مخارج میانجامد . از این طریق فروش با قیمت های پائین در بازارهای خارجی قابل فهم می‌گردد . حتی زمانی که اصولا " سودی تحصیل نشود و کالاها به قیمت مخارج فروخته شوند ، حجم سود افزایش می‌یابد چونکه قیمت مخارج تقلیل یافته است . (۱۶) اما همین اصل تنظیم کننده سرمایه داری

ـ میزان سود ـ بصورت دیگری هم عمل مینماید . منظور اکتساب سود فوق العاده ، در یک مبادله‌بین‌کشورها با ساخت های اقتصادی مختلف‌می‌باشد . پروسه ایجاد سود فوق العاده در عصر سرمایه تجاری هم ناشناخته نبود .

" تا زمانیکه سرمایه تجاری واسطه مبادله تولیدات جوامع توسعه نایافته است ، سود تجاری نه تنها بصورت غبن و فریب کاری تظاهر مینماید ،بلکه عمدتا " از همانجا هم منشاء می‌گیرد . گذشته از آنکه سرمایه تجاری تفاوت بین قیمت تولید کشورهای مختلف را مورد استفاده قرار می‌دهد (در این رابطه در تعدیل و تعیین ارزش کالاها موثر است) ، این شیوه های تولیدی امکان پذیر می‌کنند که سرمایه تجاری بخش اعظم از تولید مازاد را بخود تعلق‌بدهد ،یکبار بعنوان واسطه بین اجتماعاتی که تولیدشان هنوزعمدتا " بر تولیدارزش مصرفی استوار است و برای سازمان اقتصادی آنان فروش آن بخش از محصولات که اصولا " به پروسه گردش راه می‌یابند ، یعنی اصولا " فروش محصولات دارای اهمیت جانبی است ، و دیگر بار بدان علت که در آن شیوه های تولیدی قدیمی ، تصاحب کنندگان اصلی تولید مازاد ، که با آنان تاجر داد و ستد می‌نماید ، برده دار ، زمیندار فئودال و یا دولت (مثلا " مستبد شرقی) تجسم ثروت قابل لذت هستند . " (۱۷) .

---

(۱۶) ـ (در اینجا منظور بوخارین فروش مازاد کالاها به قیمت مخارج در بازارهای خارجی است . این واقعیت را میتوان در مثال زیر بهتر نشان داد : اگر ۱۰۰ = M_1 حجم کالا

(I) K_1 قیمت مخارج هر واحد کالا

P_1 قیمت فروش هر واحد کالا باشد

پس از بکار بردن تکنیک بهتر ، افزایش قدرت تولید ، بالا بردن شدت کار و . . . ثابت بودن بقیه شرایط

(II) M_2 حجم کالای افزایش یافته

K_2 قیمت مخارج کاهش یافته هر واحد کالا باشد .

حال اگر فرض شود که با قیمت های بازار ثابت همان حجم ۱۰۰ قبلی در بازار داخلی قابل فروش است و بقیه ۵۰ واحد کالا در خارج به قیمت مخارج بفروش برسند ، باز هم سود سرمایه دار افزایش می‌یابد

چونکه :

حال اگر حتی ۵۰ واحد کالا با ضرر ، یعنی کمتر از قیمت مخارج به فروش برسند ، مثلا " هر واحدی ۴ مقدار ضرر سرمایه دار۲۵=۴×۵۰ـ۴/۵ × ۵۰بوده و باز هم کل سود سرمایه دار در خارج و داخل ۱۲۵ یعنی بیش از حالت اول است . هـ.ت) .

*ـ (ما بجای هزینه تولید و قیمت در متن اصلی ، قیمت مخارج و قیمت تولید را بکار بردیم . هـ.ت) .

(۱۷) ـ مارکس ، همانجا ، ص ۳۱۵ .

در اینجا " فریب کاری " و " کلاهبرداری " به این علت می‌توانستند چنین نقشی را ایفاء نمایند چونکه روند تبادل خود نامنظم بوده است . بدین معنی که مبادله نشان دهندهٔ یک روند لازم برای تبادل مواد در یک جامعه با تقسیم کار بین المللی نبوده ، بلکه تظاهر پدیده ای کم و بیش اتفاقی بوده است . اما سود مضاف می‌تواند زمانی هم بوجود آید که مبادله بین‌المللی بصورت مرحله گذار منظم تجدید تولید سرمایه جهانی درآمده است . جوهر اقتصادی این سود فوق العاده از طرف مارکس در جملات زیر کاملا " تصریح‌گردیده‌اند . " سرمایه گذاری‌ها در تجارت خارجی می‌توانند دارای نرخ سود بالاتری باشند ، چونکه اولا " در این جا با کالائی رقابت می‌کنند که در کشورهای دیگر با تسهیلات کمتری تولید می‌شوند ، آنطور که کشور توسعه یافته تر کالاهای خود را بالاتر از ارزش خود بفروش می‌رساند ، با وجودیکه مقرون تر بصرفه از کشورهای رقیب (تولید نموده اند ــ م) زمانی که کار کشور توسعه یافته تر بعنوان کاری با وزن مخصوص بالاتر مورد استفاده قرار گیرد ، نرخ سود صعود می‌نماید ، به این ترتیب که کاری که از نظر کیفیت بهتر پرداخته نشده است ، بعنوان کار با کیفیت بهتر فروخته میشود . همین رابطه می‌تواند با کشوری کم به آنجا کالا فرستاده شده و از آنجا کالا وارد میشود ، برقرار گردد ، بطوریکه این کشور (در مبادله ــ م) کار شیئی شده بیشتری بصورت طبیعی بدهد ، از آنچه دریافت می‌کند . و دیگری در این رابطه کالاها را با صرفه تر دریافت می‌کند ، از آنطوری که می‌توانست آنانرا تولید کند . درست مانند کارخانه داری که یک اختراع جدید را قبل از عمومی شدن آن بکار می‌برد و ارزان تر از رقبایش میفروشد و با وجود آن بالاتر از ارزش فردی کالایش می‌فروشد ، یعنی : نیروی مولده کار مورد استفادهٔ او که ویژگی عالیتری دارد ، کار را بعنوان کار مازاد مورد استفاده قرار می‌دهد و قادر به تحقق سود مازاد می‌گردد . از سوی دیگر آن چیزی که مربوط به سرمایه گذاریها در مستعمرات می‌شود ؛ این سرمایه ها می‌توانند دارای نرخ سودهای بالاتری باشند ، چونکه در آنجا اولا " بعلت

تکامل نازل نرخ سود بالاتر است ، و همینطور در مورد بکار گرفتن برده ها و مزدوران و غیره ، استثمار کار (بیشتر میباشد ــ م) حال قابل درک نیست که چرا نرخ های سود بالاتری که سرمایه گذاری ها در بعضی از بخش های تولیدی به این نحو تحصیل می‌کنند و به موطنشان رجعت میدهند ــ اگر انحصارات در کار نباشند ــ در تعدیل نرخ سود همگانی شرکت نکرده و در نتیجه‌نبایدآنرا بالنسبه‌بالا ببرند (۱۸) در اینجا مارکس ایجاد سود مازاد را بر پایه تئوری ارزش کالا توضیح می‌دهد ، سود مضاف (۱۹) ، از این نقطه نظر اصولا " عبارت است از مازاد ارزش اجتماعی یک محصول (در اینجا تحت جامعه کل سرمایه داری جهانی مورد نظر است ــ بوخارین) بر ارزش فردی آن (ارزش فردی در این حالت ، ارزش در یک اقتصاد ملی است ــ بوخارین) .

علاوه بر آن مارکس حتی به حالتی اشاره می‌کند که سود مازاد دارای استواری نسبی می‌گردد و توضیح آنرا در سیطرهٔ سازمانهای اقتصادی به یک منطقه می‌بینند ، حالتی که بخصوص در عصر حاضر دارای اهمیت زیاد است .

بنابراین کوشش برای کسب نرخ سود بالاتر و نه عدم امکان فعالیت در داخل یک کشور ، نیروی محرکه سرمایه داری جهانی است ؛ حتی شکوفائی فعلی سرمایه داری هم سد مطلقی در جلوی این حرکت نیست . نرخ سود نازل ، کالاها را هر روز بیشتر از " وطن‌شان " دور تر می‌کند . اما این پروسه در بخش های مختلف اقتصاد جهانی بصورت هم زمان انجام می‌گیرد . سرمایه داران اقتصاد های ملی مختلف بعنوان رقیب در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده و هر چه رشد نیروهای مولده سریعتر و دامنه تجارت خارجی

---

(۱۸) ــ مارکس ، همانجا ، ص ۲۴۷/۴۸

(۱۹) ــ بوخارین سود مازاد ، سود مضاف ، سود فوق العاده ، سود اضافه را بصورت مترادف بکار می‌برد .

وسیعتر باشد ، مخاصمه و مبارزه‌ٔ رقابتی آنان شدیدتر می‌گردد . بخصوص تغییرات کمی چند دهه اخیر در این زمینه به تغییر کیفی و تغییر ماهیت آن انجامیده اند .این تغییرات در دو سطح صورت گرفته اند : اولا " پروسه تولید انبوه وار از رشد عظیمی برخوردار بوده است ، باین معنا که حجم کالاهای تولید شده برای فروش در بازارهای خارجی افزایش یافته و ثانیا " محیطبازارآزاد ، یعنی بازاری که بوسیله قدرتهای بزرگ به تصرف انحصاری در نیامده است ، همواره در حال کوچک شدن است . قدرتهای بزرگ بعلت احتیاجات سرمایه های وطن خود ، تمام نقاطآزاد را تحت حمایت خود درآورده اند . (قرن نوزدهم) . قدرتهای بزرگ باین ترتیب در فاصله بین ۱۹۱۴ ــ ۱۸۷۶ در حدود ۲۵ میلیون کیلومتر مربع مناطق مستعمراتی را به تصرف خود درآورده اند و تقریبا " تمام دنیا بین آنان تقسیم گشته است .بنابراین قابل فهم است که رقابت شدت غیر قابل تصوری پیدا کرده و فشار توسعه طلبانه سرمایه داری بر مناطق باقی مانده و آزاد ، به موزات امکان یک درگیری قهرآمیز بین قدرتهای بزرگ هر روز توسعه می‌یابد .

رشد بیسابقه‌ٔ نیروهای مولده ، محدود گشتن بازارهای آزاد ، سیاست گمرکی‌قدرت‌های بزرگ که‌منتجه‌سلطه سرمایه مالی می‌باشدو تشدیداشکالات تحقق ارزش کالاهای تولید شده ، موقعیتی را بوجود آورده اند که " فن جنگ " تعیین کننده نهائی آن می‌باشد .

فصـل ششم

بازار بین المللی مواد خام و تغییرات در شرایط‌خرید مواد خام

در فصل گذشته مشاهده کردیم که چگونه تحولات جدید سرمایه‌داری باعث رشد متزاید اشکالات در تحقق ارزش کالاها می‌گردد و طبقات‌حاکمه گروه های ملی مختلف را به پیمودن طریق سیاست توسعه طلبانه می‌کشاند . اما پروسه تجدید تولید سرمایه محدود به مرحله فروش نمی‌گردد .

در فـرمول G-W . . . P . . . G-W (پول ــ کالا . . . تولید . . . سرمایه کالائی . . . سرمایه کالائی تحقق یافته) تنها آخرین قسمت W'-G' بیانگر تحقق‌قیمت محصولات تولید شده می‌باشد . کوشش برای دست‌یافتن به بـازارهای فروش و بخصوص بحرانهای صنعتی ، محرک تحلیل و بررسی مشکلاتی گردیدند که حرکت سرمایه در مرحله G'-W' با آن روبروست . اما درپروسه اولین مرحله حرکت سرمایه ، در جائیکه پول در مقابل ابزارتولید مبادله می‌گردد" G-W " هم می‌توانند مشکلاتی بوجود آورند . در عمل هم جدیدترین تحولات در روابط سرمایه داری سبب غوامض روز افزون در این بخش از تجدید تولید سرمایه اجتماعی گردیده است .

معمولا " عمل G-W به دو بخش G-A G-PM تجزیه می‌گردد (A نیروی کـار و PM ابزار تولید) به این ترتیب فرمول گسترده این مرحله عبارت اسـت از G-W (A-PM) تا آنجا که تکامل نیروهای مولده باعث تغییری در ساخت و مناسبات نیروهای طبقاتی اجتماع باشد ، این واقعیت به این ترتیب بیان گشت که تضادهای طبقاتی‌تشدید یافته و قدرت‌متشکل طبقات متخاصم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند . موقعیت توازن نسبی‌مشروط به فشار شدید و متقابل نیروهای اجتماعی می‌باشد . گرایش نزولی نرخ‌سود سبب می‌گردد که از یکسو شدت کار افزایش یابد و‌ٔاز سوی دیگر استفاده از

نیروی کار ارزان با ازدیاد ساعات کار توام گردد.

جنبهٔ دیگر این واقعیت عدم تناسب بین تکامل صنعت و کشاورزی می‌باشد، بخشی که تحویل دهندهٔ مواد خام برای صنعت است.

رشد کشاورزی مدرن از تکامل سریع صنعت عقب مانده است و این عمده ترین علت گرانی ها و تبدیل آن به یک پدیدهٔ جهانی در مرحلهٔ نوین تکامل سرمایه داری است. عمده ترین علت عدم تناسب رشد کشاورزی با تکامل صنعتی، وجود مالکیت انحصاری بر زمین است. " تنها فرم حقوقی مالکیت " برای ملاک، بهره مالکانه بوجود نمی‌آورد، اما به او این قدرت را می‌دهد که جلوی بهره برداری از زمینش را تا زمانی که شرایط اقتصادی، ارزش افزائی آنرا امکان پذیر سازند، بگیرد ــ ارزش افزائی که برای مالک متضمن یک فزونی باشد، چه از این طریق که زمین برای کشاورزی بکار رود و چه برای کارهای دیگر تولیدی، نظیر ساختمان و غیره. او نمی‌تواند کمیت مطلق این طیف کار (زمین ــ م) را اضافه کرده و یا نقصان بخشد. اما بمراتب (قادر است که ــ م) کمیت عرضه شده به بازار را متاثر نماید. ــ بنابراین همانطور که فوریه (۲۰) اشاره نموده است ــ این یک واقعیت ویژه تمام کشورهای متمدن است همواره بخش نسبتاً" مهمی از زمین، مورد بهره برداری قرار نمی‌گیرد. " (۲۱) " مالکیت بر زمین در اینجا سدی است که سرمایه گذاری جدید بر زمین های بکر و اجاره نشده را تا قبل از گرفتن باج، یعنی بهره مالکانه، مانع می‌گردد، با وجودیکه زمین های تازه مورد بهره برداری قرار گرفته به نوعی از زمین ها تعلق دارند که هیچگونه بهره مالکانه متفاوت (استقاقی) (یعنی بهره مالکانه ای که بر پایه تفاوت کیفی زمین ها اخذ می‌شود ــ بوخارین) ایجاد نمی‌کنند، و این زمین میتوانست،

---

(۲۰) ــ F. Gourier از سوسیالیست های تخیلی قرن ۱۸ فرانسه (۱۷۷۲ ــ ۱۸۳۷)

(۲۱) ــ کارل مارکس، " سرمایه "، جلد سوم، ص ۲۸۹/۲۹۰.

بدون مالکیت، با کوچکترین ازدیاد قیمت در بازار مورد بهره برداری قرار گرفته، بطوریکه قیمت بازار که تنظیم کننده قیمت ها است، به بهره بردار این زمین تنها قیمت تولید را تعلق دهد. " (۲۲) (یعنی هزینه تولید باضافه سود متوسط ــ بوخارین).

در حینی که ازدیاد قیمت فرآورده های صنعتی معمولاً " محدودیت تقاضا را به دنبال دارد، کشاورزی از ثبات بیشتری برخوردار است.

بنابراین رقابت برای محصولات کشاورزی با وجود تکامل ضعیف سازمان های انحصاری دارای اهمیت کمتری می‌باشد. قانون تولید کثیر و انباشت سریع سرمایه مسائلی هستند که در کشاورزی نقش کمتری از صنعت ایفا می‌کنند. پس علاوه برباقیماندن عدم تناسب بین بخشهای تولیدی اقتصاد سرمایه‌داری که سرچشمه اش بی سامانی و اغتشاش ساخت اقتصادی می‌باشد، و با وجود پروسه کارتلیزه شدن اقتصاد و غیره، عدم تناسب همواره رشد یابنده کشاورزی با صنعت هم بدان اضافه می‌گردد. ازدیاد قیمت مواد خام بطور غیر مستقیم نرخ سود را متاثر میسازد افزایش یا کاهش نرخ سود در صورت ثابت ماندن بقیه شرایط در رابطه معکوس با حرکت قیمت مواد خام قرار دارد. به این جهت سرمایه داران اقتصادهای ملی مختلف کوشش مینمایند بازارهای مواد خام خود را توسعه بخشند. اما همان پروسه ای که به محدود شدن بازارهای فروش انجامیده است، حجم بازارهای مواد خام را هم محدود کرده است، زیرا بعنوان بازار مواد خام همان کشورهائی مورد استفاده قرار می‌گیرند که تشکیل دهنده بازارهای فروش خارجی هم هستند، یعنی کشورهای توسعه نیافته و مستعمرات تشدید بی سابقه رقابت و مبارزه برای بدست آوردن بازارهای مواد خام واقعیتی است که بعلت کوشش در تسلط بر مناطق دارنده معادن زغال سنگ، آهن و سایر سنگهای معدنی و منابع نفتی مناطق نفت خیز تقویت می‌گردد.

---

(۲۲) ــ کارل مارکس، همانجا، ص ۲۹۵.

این بخش های تولیدی که دارای اهمیت بسیار بوده و وابسته به شرایط طبیعی می باشند ، می توانند بسادگی تحت انحصار درآمده و نتیجتا "زمانی که تحت تسلط یک گروه ملی قرار گرفتند ، برای سایرین از دست رفته به حساب بیایند . اما این حرکت طبیعتا " برای تولیدات کشاورزی هم صادق بوده وهرگاه یک گروه ملی دارای " ابزار اشغال و غصب " لازم باشد ، چنان نتیجه ای را بدنبال خواهد داشت . سیاست انگلستان برای تبدیل تمام مصر به یک پلانتاژو پنبه برای صنعت نساجی انگلستان بارزترین نمونه آن می باشد .

فصل هفتم

حرکت بین المللی سرمایه و تغییرات در اشکال اقتصادی

مناسبات بین المللی

صدور سرمایه از یک کشور مشخص منوط به تولید سرزیر سرمایه در این کشور ، یعنی انباشت سرریز سرمایه می باشد . این تولید سرریز در حالتی مطلق خواهد بود که سرمایه اضافی از نقطه نظر سرمایه داری بهره ببار نیاورد . یعنی وقتی که به سرمایه C که باندازه $C + \Delta C$ رشد نموده است ، همانقدر سود تعلق بگیرد که قبل از رشدش بمقدار ΔC سود می برد (۲۲) .

اما برای صدور سرمایه بهیچ وجه لازم نیست که تولید سرریز به چنین مرحله ای برسد . "زمانی که سرمایه به خارج فرستاده می شود ، به این علت نیست که این سرمایه بصورت مطلق نمی تواند در داخل اشتغال یابد . این عمل بعلت آنکه در خارج می تواند با نرخ سود بالاتری اشتغال یابد ، انجام می گیرد . " (۲۳) .

بنابراین قابل فهم است که ما تقریبا" در سیر تمام دوران تکامل سرمایه داری با صدور سرمایه مواجه بوده ایم . لیکن علیرغم آن ، صدور سرمایه عمدتا" در چند دهه اخیر اهمیت فوق العاده کسب کرده است ، بطوریکه حتی می توان اذعان کرد که تقریبا" یک شکل نوین روابط اقتصادی ، بین کشورها بوجود آورده است . اسباب این حرکت را دو دسته از علل فراهم ساخته اند : اولا" انباشت سرمایه بسرعت بیسابقه ای انجام می پذیرد

(۲۲) ــ رجوع شود به مارکس ، " سرمایه " ، جلد سوم ، ص ۲۳۳
(۲۳) ــ مارکس ، همانجا ، ص ۲۳۵ .

تولید انبوه وار در جریان است، ترقی تکنیکی با گامهای بزرگ به جلو می‌رود، بار آوری کار ازدیاد می‌یابد، ابزار انتقالی از رشد یکباره ای بر خوردارند، ابزار گردش تکمیل یافته تبدیل سرمایه هم سریعتر انجام می‌گیرد. احجام سرمایه های مایل به اشتغال ابعاد عظیمی را پیدا می‌کنند. از سوی دیگر تشکیلات مدرن سرمایه، کارتل ها و تراست ها گرایش‌تحدید سرمایه گذاری بصورت تعیین مقدار تولید را در خود مستتر دارند. تاآنجا که مربوط به بخش های کارتلیزه نشده می‌شود، برای آنان کمتر مقرون به صرفه است که در داخل سرمایه گذاری کنند، زیرا سازمانهای انحصاری‌تنها با تحصیل " سود بازار کارتلی" می‌توانند سیر نزولی نرخ سود را (بضرر بخش‌های کارتلیزه نشده) متوقف سازند. از ارزش مازاد تولید شده‌سالیانه در بخش غیر کارتلیزه شده قسمتی به صاحبان انحصارات تعلق می‌گیرد و از سوی دیگر سهم سرمایه داران غیر اقتصادی دائما" تقلیل می‌یابد. کل این پروسه سبب راندن سرمایه به خارج از مرزها می‌گردد.

ثانیا": وجود گمرکات برای نفوذ کالاها از بزرگترین موانع است. تولید انبوه وار و تولید سرریز، رشد تجارت خارجی را ضروری میسازند، لیکن‌تعرفه‌های‌گمرکی مانع چنین رشدی هستند. اما تجارت خارجی علیرغم وجود این موانع هم رشد مینماید. این بدان معنا نیست که گمرکات اصولا" هیچ نقشی ندارند، بلکه آنها بخصوص میزان نرخ سود را متاثر میسازند. اما در حین اینکه سد گمرکی برای صدور کالاها مانع بزرگی است در صدور سرمایه نمی‌تواند خللی وارد آورد. گمرکات بصورت دیگری هم بر صدور سرمایه تاثیر دارند، به این ترتیب که گمرکات خود نقش " دانه و دام" را برای‌جلب‌سرمایه داران خارجی بازی می‌کنند. سرمایه ای که به کشوربیگانه صادر شده از حمایت گمرکات نظیر سرمایه داران داخل متمتع می‌گردد و این واقعیت‌خود سبب‌تشدید گرایش‌صدورسرمایه‌می‌گردد. اما این "صادرات" نباید منفردا" و بدون رابطه با پدیده های سیاسی و اقتصادی مهمی که با آن‌همراه می‌باشند، مشاهده گردند. زمانیکه من باب مثال قرضه های‌دولتی

و عام المنفعه را مورد بررسی قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که قرض دهنده تنها رنج وجه القرض خود را دریافت نمی‌کند.

معمولا" قرار دادهای استقراضی وابسته به یک سلسله از تعهدات می‌باشند. در درجه اول این تعهدات، در تکفل خرید (اسلحه، مهمات و کشتی جنگی، وسایل‌راه‌آهن و غیره...) قرارداشته و علاوه بر آن‌متضمن اعطاء امتیازات برای ساختمان شبکه راه آهن، مترو، ایجاد خطوط تلگراف و تلفن، ساختمان بنادر و یا استفاده از معادن و جنگلها هم میباشد. این قرارو مدارها یا مستقیما" بصورت " شروط" در معاهدات استقراضی‌مدونند و یا نتیجه ای اجباری عقد چنین پیمان ها هستند. بعنوان مثال به ذکر امتیازی که دولت ایران به بانک استقراضی روس برای ساختمان راه آهن، جلفا به تبریز در سال ۱۹۰۳ داده است، می‌پردازیم.

"... فاصله‌بین ریلها برابر با فاصله متداول در روسیه است، اعتبار امتیاز ۷۵ سال می‌باشد، دولت ایران بعد از ۳۵ سال حق خرید راه‌آهن را پیدا می‌کند و در این رابطه موظف است تمام سرمایه گذاری ها را با بهره‌های‌پنجساله‌بپردازد. بانک بر پایه این امتیاز محق است که درمنطقه‌ای به‌فاصله ۶۰ ورست (۲۴) از دو طرف خطوط‌آهن معادن زغال سنگ و نفت را استخراج نماید و خطوط راه آهن به‌این مناطق بکشد. بانک حق استثنائی ساختمان راه آهن تبریز ــ قزوین و حق ویژه ساختن یک راه‌آهن موقتی (در عرض ۸ سال) در بین این دو نقطه و استخراج معادن زغال سنگ و نفت این منطقه به فاصله ۶۰ ورست از اطراف خط‌آهن را داراست. پس‌از کسب ۷% تمام سرمایه گذاریها برای خط‌آهن به نفع صاحب امتیاز، بقیه درآمد خطوط آهن بطور مساوی بین دولت ایران و صاحب امتیاز تقسیم می‌گردد. از منافع خالص‌استخراج نفت و زغال سنگ به دولت ایزان پنج درصد پرداخت می‌شود. تمام عملیات مربوط به امتیاز برای همیشه‌از

(۲۴) ـ Werst واحد طول برابر با ۱۵۶۷ متر.

پرداخت کلیه مالیات ها و عوارض به دولت ایران معاف هستند ." (۲۵) .

به " ابزار تاثیر" فوق نقش قدرت دولت هم اضافه میگردد که قادر است معاملات با قبوض قرضه و اوراق بهادار خارجی را ممنوع سازد .

عاقبتا " با صدور سرمایه بوسیله شرکت های خصوصی ، بنگاههای صنعتیویا بانکها ،صدور کالا از کشور مادر توسعه می‌یابد ، زیرا این‌بنگاهها خود یک نوع تقاضا ایجاد کرده و سپس با عملیات خود بازار ـ عمدتا " وابسته بخویش ـ را توسعه می‌بخشد . صدور سرمایه باعث تشدیدخصومت بین قدرت های بزرگ می‌گردد . تعارض برای امکانات سرمایه گذاری ،یعنی مبارزهبرای‌امتیازات‌وغیره ،مداما " با تعرضات نظامی‌تقویت می‌گردد . امااگر حتی‌فشار نظامی یک قدرت به گرفتن امتیازات و سایر حقوق ویژه بیانجامد ادامهٔ اشتغال سرمایه هم خود محتاج به حمایت است . در سابق مرکزثقل حرکت و صدور کالا قرار داشت و صادر کنندگان تنها می‌بایستی کالاها یا سرمایه‌درمرحلهٔ گردش خود را به مخاطره بیاندازند . امروزه شرایط کاملا " تغییر یافته اند . در کشور بیگانه مقادیر معتنابهی سرمایه ، عمدتا " سرمایه استوار در واحدهای عظیم تولیدی مشتغل است .

سرمایه داران کشور صادر کننده کوشش جدی در حمایت از ثروت‌خود دارند و از اینرو از هیچگونه عملی برای حفظ‌امکانات انباشت خود فرو گذارنمی‌کنند .زمانیکه کشور استثمار شده از نظر نظامی ضعیف باشد ، "نفوذ صلح آمیز" سرمایهٔ بزودی تبدیل به " اشغال مسالمت آمیز" و تقسیم این کشورمی‌گردد و باید مخاصمه قهرآمیز بین رقبای مختلف این حوزه سرمایه گذاری محول میشود .

صدور سرمایه نمودار راحت ترین روش اقتصادی گروه های ملی برای احاطه بر یک منطقه می‌باشد ، و این خود دلیل تشدید رقابت بین دول

(۲۵) ـ رجوع شود به Die grobeh Eisenbahn-Und Seewege der Zukunft St. Petersburg

مختلف است . از این رو بین المللی شدن زندگی اقتصادی در اینجا هم ضرورتا " تصمیم آخر را در مورد مسائل مورد مشاجره به " آتش و شمشیر" واگذار مینماید .

****

کمونیستهای انقلابی

http://www.k-en.com

info@k-en.com

فصل هشتم

اقتصاد جهانی و دولت " ملي "

ما سه انگیزه عمده سیاست توسعه طلبانه دول سرمایهٔ داری را روشن ساختیم: تشدید رقابت و مخاصمه بخاطر بازارهای فروش بازارهای مواد خام، حوزه های سرمایه گذاری ــ این سیاست نتیجه نوین ترین تحولات در سرمایه داری و تبدیل آن به سرمایه داری مالی است. اما سه ریشه سیاست سرمایه مالی در واقع سه جنبه پدیده واحدی می‌باشد: تناقض بین رشد نیروهای مولده و محدودیت " ملي " سازماندهی تولید. در عمل تولید سرریزه فرآورد های صنعتی با تولید ناکافی محصولات کشاورزی همگام است. تولید ناکافی محصولات کشاورزی از این جهت حائز اهمیت است که تقاضای صنعت برای این محصولات بیش از حد معمول می‌باشد، یعنی بهرهٔ عظیمی از فرآورده های صنعتی نمی‌توانند با محصولات کشاورزی مبادله گردند و به این ترتیب تناسب تولید این دو بخش ملی مختل شده و اختلال آن افزایش هم می‌یابد. و درست بهمین جهت صنعت توسعه طلب کوشش در پیدا کردن یک " متمم " یا دنباله " کشاورزی برای خود مینماید. حرکتی که در شرایط سرمایه داری و بخصوص وجود اشکال انحصاری سرمایه داری، یعنی سرمایه مالی ضرورتا " به سیطره بر کشورهای فلاحتی و استعمال ابزار نظامی می‌انجامد.

در اینجا سخن از مبادلهٔ کالا بود، اما صدور سرمایه هم پدیده ای مجزا نیست. " صدور سرمایه مبتنی بر تولید سرریز نسبی سرمایه است. لیکن تولید سرریز سرمایه هم چیزی نیست جز بیان تولید سرریز کالائی، به زبان دیگر. " تولید سرریز سرمایه معنی دیگری جز تولید سرریز ابزار

تولید ــ ابزار کار و زندگی ــ که بعنوان سرمایه قادر به عمل هستند، ندارد یعنی برای استثمار کارگران با درجه معینی از استثمار مورد استفاده قرار می‌گیرد. . . علاوه بر آن سرمایه از کالاها تشکیل می‌شود و بنابراین در تولید سرریز سرمایه، تولید سرریز کالاها مستتر است. " (۲۶).

و بالعکس اگر تولید سرشار سرمایه تقلیل بیابد، حجم تولید سرشار کالا هم کمتر می‌گردد. از اینرو صدور سرمایه به همان ترتیب که باعث کم شدن تولید سرشار سرمایه می‌گردد، تولید سرشار کالا را هم تقلیل می‌بخشد. علاوه بر تقلیل ساده تولید سرشار کالاها بعلت صدور سرمایه (به شکل کالائی) رابطه دیگری بین صدور سرمایه و کم شدن تولید سرشار کالا وجود دارد. " تسلط طبقات سرمایه دار یک کشور اروپائی به کشورهای عقب‌مانده دارای دو نوع تاثیرات می‌باشد: اولا " مستقیم: حوزه های سرمایه گذاری برای سرمایه در مستعمره و بتوسط آن امکان فروش بیشتر برای صنعت کشور مسلط، ثانیا " غیر مستقیم: در کشور مسلط هم حوزه های جدید اشتغال برای سرمایه و امکان فروش برای تمام بخش های صنعتی ایجاد می‌گردد و به این ترتیب مقدار سرمایه را که تقلیل یافته و در کشور قیمت ها، کارمزدها و سودها افزایش می‌یابند و به این ترتیب سیاست تسلط طلبی سرمایه نمودار منافع اقتصادی جمعی می‌گردد". (۲۷).

در بررسی کلی این مساله، آنهم از نقطه نظر عینی، یعنی از نقطه نظر انطباق پذیری جامعه مدرن، با یک عدم هماهنگی افزاینده بین اصل اقتصاد اجتماعی در معیار جهانی و ساخت ویژه طبقاتی جامعه ای که طبقه حاکم آن (بورژوازی) در گروه های ملی مختلف المنافع متفرق است، روبرو

---

(۲۶) ــ کارل مارکس ــ " سرمایه "، جلد سوم، ص ۲۳۹ ــ ۲۳۸.

(۲۷) ــ رجوع شود به Otto Bauer در Die Nationalitatenfrage und die Sozialdemokratie چاپ وین ۱۹۰۷، ص ۴۷ ــ ۴۹

میشویم . این گروه ها که در تضاد مشترک با پرولتاریای جهان قرار دارند ، در عین حال سر تقسیم اضافه ارزش تولید شده در سرتاسر جهان با هم رقابت میکنند . تولید خصلت اجتماعی دارد . تقسیم کار اجتماعی انواع متنوع و منفرد کار ملی را به بخش های یک پروسه کار بزرگ و مجتمع تبدیل مینماید . اما پروسه تملک : خصلت دولتی ــ ملی پیدا کرده و عوامل آن تشکیلات دولتی بورژوازی سرمایه دار ــ مالی می‌باشند . رشد نیروهای مولده در چارچوب محدود مرزهای دولتی صورت می‌گیرد ، که خود بر ماوراء این محدوده گسترش یافته است . تحت این شرایط ضرورتا " بحرانی بوجود می آید که در چارچوب سرمایه داری تنها با گسترش قهرآمیز و خونین مرزهای دولتی حل می‌شود و خود دوباره آبستن تضادهای عظیم تر می‌باشد . حاملین اجتماعی این تضاد گروههای بورژوازی متشکل در دول مختلف و منافع متضاد آنانست . تکامل سرمایه داری جهانی از یکسو به بین المللی شدن زندگی اقتصادی و هم طرازی اقتصادی می‌انجامد و از سوی دیگر ــ اما بوجهی فوق العادهٔ بیشتر ــ موجد تشدید گرایشهای ملی شدن منافع سرمایه داری تا سر حد تشکیل گروههای ملی تا دندان مسلح می‌گردد که هر لحظه حاضرند با یکدیگر به ستیز برخیزند .

اتساع مناطق اقتصادی برای کارتل های ملی مناطق فلاحتی ای به ارمغان میآورد که در عین حال بازارهای موادخام هستند . این توسعه‌طلبی سبب وسیع گشتن بازارهای فروش و حوزه های سرمایه‌گذاری می‌گردد . سیاست گمرکی امکان‌پذیر مینماید که رقابت خارجی تقلیل یابد و سود آزاد تحصیل گردد و برای تعرضات اقتصادی از ابزار دامپینگ استفاده شود . کل این سیستم هموار کننده راه ازدیاد نرخ سود سازمانهای انحصاری است . این سیاست سرمایه مالی عبارت است از امپریالیسم . (تاکید از بوخارین) . یک چنین سیاستی بکار بردن اسالیب قهرآمیز را در خود مستتر دارد ، چونکه توسعه منطقه دولتی به معنی جنگ است . اما از آن نمیتوان فرضیه بالعکس را نتیجه‌گرفت که هر جنگ ویا توسعه‌منطقه دولتی متکی به سیاست امپریالیستی

می‌باشد . عامل تعیین کننده در این رابطه این است که جنگ بیانگر سیاست سرمایه مالی باشد و آنهم به ترتیبی که ذکر آن رفت .

جمعبندی : رشد نیروهای مولده سرمایه داری جهانی در چند دهه اخیر دارای شتابی عظیم بوده است . کارخانجات بزرگ در همه جا از پروسه رقابت بعنوان فاتح بیرون آمده و سرمایه داران بزرگ در تشکیلات مجتمع گشته اند که بر تمامی زندگی اقتصادی چیرگی دارد قدرت حکومتی بوسیله اولیگارشی مالی که تولید را رهبری میکند ، اعمال می‌شود . تولیدی که به وسیله بانکها مجتمع شده است . این پروسه سازماندهی تولید از پائین شروع شد و در چار چوب دولت مدرن ، که بیانگر مستقیم منافع سرمایه مالی است ، مستقر گشت . اقتصاد ملی و به مفهوم سرمایه داری این لغت تکامل یافته ــ مبدل به تراست ملی ــ دولتی گردیده است . از سوی دیگر پروسه سازمان دهی بخشهای توسعه یافته اقتصاد جهانی با تشدید بیسابقه مبارزه ورقابت متقابل همراه است . تولید سرشار کالاها که نتیجه ازدیاد کارخانجات بزرگ است ، سیاست صادراتی کارتل ها وکم وسعت شدن بازارهای فروش که نتیجه سیاست مستعمراتی و گمرکی قدرت های سرمایه داری است ، عدم تناسب متزاید بین صنعت بسیار رشد یافته و کشاورزی عقب مانده و بالاخره رشد عظیم صدور سرمایه و تحت تابعیت اقتصادی درآوردن مناطق بسیار بوسیله کنسرسیوم های بانکی ــ تماما " سبب ازدیاد تضاد بین منافع گروه های ملی سرمایه داری می‌گردد . این گروهها در آخرین استدلال محتاج به نیروی دولتی ــ بخصوص ارتش و نیروی دریائی آن می‌شوند . نیروی توانای دولتی و نظامی آخرین برگ در مبارزه بین قدرتهای بزرگ است .

توانائی مبارزه در بازار جهانی از اینرو به قدرت و وحدت " ملت " و به منابع کمکی نظامی و مالی اش بستگی دارد . یک وحدت اقتصادی دولتی ــ ملی و خود تکافو ، که موضع قدرت خود را تا سر حد سیطره بر جهان اتساع بخشد ، ایده آلی است که سرمایه مالی بوجود آورده است . باین ترتیب منافع سرمایه مالی دارای بیانی ایدئولوژیک هم میگردد و با تمام قوا سعی می‌شود که این ایدئولوژی به طبقه کارگر هم تلقین گردد .

بخش سوم

امپریالیسم بعنوان تجدید تولید توسعه یافته رقابت سرمایه داری

فصل نهم

امپریالیسم بعنوان مقوله ای تاریخی

در فصول گذشته ما کوشش کردیم که پدیداری سیاست امپریالیستی را در مرحله معینی از تکامل اجتماعی احتجاج نمائیم . یک سلسله از تضادهای سرمایه داری در اینجا به یک گره بافته می‌شوند که برای لحظه ای بوسیله شمشیر جنگ باز شده تا لحظه بعد دوباره فشرده تر بهم گره بخورند . سیاست طبقه حاکمه که در این مرحله از تکامل ضرورتا " بوجود می‌آید و ایدئولوژی این طبقه می‌بایستی بعنوان پدیده ای ویژه بررسی گردد . (۲۸) درادبیات مربوط به امپریالیسم که اکنون بازار را پر کرده اند دو نوع باصطلاح تئوری امپریالیسم تبلیغ میگردد . یکی در سیاست تسلط طلبی مدرن ، مبارزه نژادی را می‌بیند ، نظریه ای که بی پایگی آن از نظر علمی کاملا " عیان است . تئوری دیگری که بیشتر شیوع یافته است ، امپریالیسم را اصولا " به عنوان سیاست توسعه‌طلبی تعریف مینماید . از نقطه نظر این تئوری می‌توان بسادگی از امپریالیسم اسکندر کبیر ، کونکویستا دورهای اسپانیائی ، کارتاژ

---

(۲۸) ـ " ما از امپریالیسم عمدتا " بعنوان سیاست سرمایه مالی سخن میرانیم . میتوان از امپریالیسم بعنوان یک ایدئولوژی هم صحبت کرد . همانطور که لیبرالیسم از یکسو سیاست سرمایه صنعتی (تجارت آزاد وغیره) بوده و در عین حال تمام ایدئولوژی آن (آزادی فردی و غیره) هم منظور می‌باشند . " بوخارین .

و ایوان سوم ، روم قدیم و امریکای مدرن . . . سخن راند . با وجود ساده بودن این تئوری ، غلط بودن مطلق آن آشکار است . بعلت اینکه این تئوری در ضمن تظاهر به توضیح همه چیز در واقع هیچ چیز را توضیح نمی‌دهد .

هر سیاست طبقات حاکمه (سیاست بمعنای متداول و هم چنین سیاست نظامی و اقتصادی) دارای محتوی عملکردی مشخص است . این سیاست بر زمینه روش تولیدی مربوطه ایجاد شده و بعنوان " ابزار تجدید تولید ساده و توسعه یافته مناسبات تولیدی مربوطه " عمل می‌نماید .

سیاست فئودالها تثبیت کننده و توسعه دهنده شیوه تولیدی فئودالیستی است . سیاست سرمایه تجاری حوزه سرمایه داری تجاری را وسعت می‌بخشد . سیاست سرمایه داری مالی زیر بنای تولید سرمایه مالی را در سطح توسعه یافته تجدید تولید می‌نماید . کاملا " آشکار است که این مطلب در مورد جنگ هم صادق است . " جنگ عبارت است از ابزار تجدید تولید مناسبات تولیدی مشخص " . جنگ توسعه طلبانه یک توسعه یافته این مناسبات تولیدی است . اما جنگ را بسادگی بعنوان جنگ توسعه طلبانه تعریف نمودن باین علت مشهود ناکافی است که با آن در مورد مساله اصلی مطلبی گفته نمی‌شود و آنهم باین ترتیب که چه مناسبات تولیدی هستند که این جنگ را تثبیت می‌نمایند و یا گسترش میدهند ، و چه زیر بنائی را این جنگ توسعه طلبانه وسعت می‌بخشد . علم بورژوازی قادر به درک نیست که " اقتصاد اجتماعی ای " که سرچشمه این " سیاست هاست " در عین حال اساس طبقه بندی سیاست های مختلف باید باشد . علاوه بر این علم بورژوازی مایل است که اختلافات فاحشی که بین مراحل مختلف تکامل اقتصادی وجود دارد ، نادیده بگیرد . اکنون روشن است که قناعت نمودن به تحلیل اشکال بروز این یا آن سیاست غیر ممکن است ، و کافی و اقناع کننده نیست اگر تنها به طبقه بندی سیاست ها " سیاست توسعه طلبانه " " سیاست اشغال " و " سیاست قهرآمیز " پردازیم .

لازم و ضروری ، تجزیه و تحلیل اساسی است که سیاست بر آن استوار

بود مودرجهت اتساع اش حرکت می‌کند. ما امپریالیسم را بعنوان ــ سیاست سرمایه مالی ــ تعریف کردیم. به این وسیله اهمیت عملکردی آن هم آشکار می‌گردد، این سیاست محمل شالوده سرمایه داری جهانی است. جهان را به زیر سیطره سرمایه مالی در می‌آورد، بجای مناسبات تولیدی قدیمی، ماقبل سرمایه داری و کهنه سرمایه داری، روابط تولیدی سرمایه داری مالی را جایگزین مینماید. همانطور که سرمایه داری مالی (نمی‌بایستی با سرمایه پولی ساده اشتباه گردد، چونکه سرمایه مالی در عین حال شامل سرمایه بانکی وصنعتی هم می‌گردد) پدیده دور تاریخی معینی است که شامل چند دهه اخیر می‌گردد، امپریالیسم هم بعنوان سیاست سرمایه مالی مقوله ای ویژه و تاریخی است.

امپریالیسم سیاست توسعه‌طلبانه است، ولی هر سیاست توسعه‌طلبانه‌ای امپریالیسم نیست. سرمایه مالی‌نمی‌تواند سیاست دیگری را دنبال کند. بنابراین زمانی که از امپریالیسم صحبت می‌شود، خصلت توسعه طلبانه اش مفروض است. اما علاوه بر آن گفته می‌شود که این سیاست توسعه طلبی، تجدید تولید چه مناسباتی است. در عمل زمانی که از سرمایه مالی سخن میرود، ما ارگانیسم های اقتصادی بسیار رشد یافته و نتیجتا " درجه معینی از رشدوتکامل روابط بین المللی، و وجود اقتصاد جهانی پیشرفته رامفروض می‌داریم. علاوه‌بر آن برای ما درجه معینی از رشد نیروهای مولده، فرمهای تشکیلاتی زندگی اقتصادی، روابط متقابل و معینی از طبقات و بدنباله آن آینده مشخص روابط اقتصادی و غیره مفروض می‌باشد. حتی شکل و ابزار مبارزه، تشکیلات قدرت دولتی، تکنیک نظامی و غیره... کلیه این عوامل بعنوان اندازه های کم و بیش معینی مفروض می‌باشند، در صورتیکه فرمول سیاست تسخیر طلبانه هم برای دزدان دریائی و تجارت کاروانی و هم برای امپریالیسم صادق است.

فصل دهم

تجدید تولید پروسه تمرکز و تراکم سرمایه در سطح جهانی

در پروسه‌عمده تکامل سرمایه داری، پروسه های تراکم و تمرکزسرمایه می‌باشد که اغلب با یکدیگر اشتباه می‌شوند، ولی می‌بایستی آنان را کاملا " از هم تمیز داد. مارکس این مفاهیم را چنین تعریف می‌نماید:

" هر سرمایه فردی تشکیل شده است از یک تراکم کم و بیش ابزار تولید و فرماندهی بر سپاه کارگری کم و بیش بزرگ. هر انباشتی وسیله انباشت مجدد می‌گردد. انباشت حجم متزاید ثروت عمل کننده بعنوان سرمایه راتوسعه‌بخشیده‌ودردست سرمایه داران مجزا از هم متراکم‌مینماید، از اینروپایه‌تولید توسعه یافته و (پایه ــ م) روش های تولیدی ویژه‌سرمایه داری (می‌باشد ــ م). رشد سرمایه اجتماعی بصورت رشد سرمایه های فردی بیشمار انجام می‌پذیرد... دو نکته مشخص کننده این نوع تراکم، که یا بلاواسطه از انباشت منشاء گرفته و یا با آن یکی است، می‌باشند. اولا "، تراکم روز افزون ابزار تولید اجتماعی در دست سرمایه داران مجزا از هم ــ تحت ثابت بودن سایر شرایط ــ محدود است به درجه رشدثروت اجتماعی. ثانیا " سرمایه اجتماعی مشتغل در هر حوزه مشخص تولیدی بین بسیاری سرمایه دار که در برابر هم بعنوان تولید کنندگان مستقل ودر عین حال رقیب قرار دارند ــ منقسم گشته است... این پاشیدگی سرمایه کلی اجتماعی به سرمایه‌های فردی بسیار و یا دفع متقابل تکه های مختلف آن در خلاف جهت جذب آنان حرکت می‌کند. این دیگر تراکم ساده و یکسان باانباشت‌ابزارتولید و فرماندهی‌برکار نیست. این تراکم سرمایه‌های ایجاد شده، لغو استقلال فردی آنان، سلب مالکیت سرمایه دار بوسیله سرمایه دار و تبدیل سرمایه های کوچک متعدد به تعداد کمی از سرمایه‌های

بزرگ است . فرق این پروسه با پروسهٔ اول در این است که این پروسه‌تنها مشروط به توزیع مجدد سرمایه موجود و در حال عمل میباشد ... سرمایه دراینجادر دست یکنفر به توده عظیمی تبدیل میشود ، برای آنکه درجائی دیگراز دست بسیاری بیرون آمده است . این همان تمرکز واقعی است‌متمایز از انباشت و تراکم " . (۲۹) .

بنابراین تحت تراکم ما ازدیاد حجم سرمایه را بوسیله اشتغال ارزش افزای اضافه ارزش ،مضاف بر سرمایه اولیه و تحت تمرکز ، تجمع سرمایه‌های منفرد بسیاری را به یک سرمایه واحد میفهمیم . تمرکز و تراکم سرمایه‌دارای مراحل تکاملی مختلف می‌باشندکه می‌بایستی بررسی‌گردند . در این رابطه می‌بایستی‌ذکرشودکه‌هردوی این روندها دائما " بر یکدیگر تاثیرمی‌گذارند . یک تمرکز بزرگ‌سرمایه باعث تسریع بلعیدن سرمایه های بنگاههای کوچکتر می‌گردد و بالعکس تمرکز به تقویت انباشت سرمایه فردی و تشدید پروسه تراکم می‌انجامد . شکل بدوی پروسه تراکم در بنگاههای فردی است . این شکل تاریخ آخر قرن گذشته بر سایر اشکال تفوق داشت . انباشت سرمایه اجتماعی در اینجا بصورت انباشت در بنگاههای مختلف که در رقابت با یکدیگر قرار دارند ، متظاهر می‌شود . تکامل شرکت سهامی که امکان‌تجهیز سرمایه های تعداد بسیاری از بنگاههای فردی را فراهم نمود و اصل بنگاه تک نفری را بصورت ریشه ای تغییر داد ، در عین حال شرایط ایجاد "هنگ های بنگاههای‌انحصاری" پر قدرت را فراهم نمود . تراکم سرمایه در اینجا شکل‌دیگری ،یعنی شکل تراکم در تراست بخود گرفته است . انباشت‌سرمایه دیگر سرمایه تولید کنندگان منفرد را افزایش نمی‌دهد ، بلکه تبدیل به ابزاری برای ازدیاد سرمایه هنگ بنگاهها یا " مجتمع ها "گردیده است و انباشت با شتاب فوق العاده ای انجام می‌گیرد . تودهٔ عظیمی از اضافه ارزش که‌در ماوراء حوائج گروههای سرمایه دار غیر مهم قرار دارد ، تبدیل

---

(۲۹) ـ مارکس ، " سرمایه" ، جلد اول ، ص ۵۸۹/۹۰

به سرمایه می‌شود تا در حرکت دورانی جدیدی شرکت کند . اما تکامل به اینجا هم خاتمه نمی‌یابد . از طرق مختلف ، شعب متنوع تولیدی در یک اندام متحد و شدیدا " سازمان یافته متشکل می‌شوند . سرمایه مالی تمام کشور را در قیود آهنین می‌گذارد ، اقتصاد ملی به یک تراست یگانه عظیم ومجتمع تحول می‌یابد ،که سهامدارانش گروه های مالی و دولت می‌باشند . چنین‌بنیادی را ما تراست های دولتی سرمایه داری می‌نامیم . البته نمی‌ـ توان‌شالوده‌این‌بنیادها رابا شالوده‌تراست به‌معنی متداول یکسان‌دانست . این نوع جدید بمراتب متمرکز بوده و اغتشاش و بی سامانی آن کمتر است . اماتا درجهٔ معینی ، بخصوص در مقایسه با مراحل قبلی سرمایه داری ،دول پیشرفته به‌نقطه‌ای‌نزدیک گردیده اند که میتوان از ایجاد یک نوع‌تشکیلات شبه تراست و یا بزبان دیگر تراست های دولتی ـ سرمایه‌داری سخن‌راند . بنابراین اکنون میتوان از تراکم سرمایه تراست مالی دولتی ـ سرمایه‌داری بعنوان یک جزء از طیف بسیار مهمتر اجتماعی ـ اقتصادی اقتصاد جهانی صحبت کرد .

همگام با تغییرات در اشکال تراکم ، تحولاتی نیز در اشکال تمرکز صورت می‌پذیرد . در شکل بنگاههای فردی سرمایه داران منفرد در مبارزه رقابتی در مقابل یکدیگر صف بندی کرده و اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی ازجمیع این واحدهای نسبتا " کوچک تشکیل شده و رقابت آنان عمدتا "در محدودهٔ ملی صورت میگرفت . پروسهٔ تمرکزبصورت‌بلعیده شدن بنگاههای کوچکتر و رشد بنگاههای فردی‌بزرگتربود . متناسب با رشد بنگاههای‌عظیم و پرقدرت ، ماهیت گسترده رقابت محدود شده (در بین مرزهای مناطق) و تعداد رقیبان با رشد پروسه تمرکز کاهش می‌یابد . در مقابل ، فشردگی رقابت بحد فوق العاده ای افزایش یافته است ، زیرا تعداد کمی بنگاههای عظیم ، انبوهی تابحال بی سابقه از کالاها به بازار ریخته اند . تمرکز و تراکم سرمایه‌عاقبتا " به ایجاد تراست ها انجامید . سپس رقابت به مرحله بالاتری رسید . رقابت بنگاههای فراوان و مختلف تبدیل به رقابت مشدد

تعداد کمی ازگروههای سرمایه داری شد که سیاستی غامض و نسبتا " حساب شده دنبال مینمودند . عاقبتا " رقابت در یک شعبه تولیدی متوقف‌می‌شودو در مقابل مخاصمه برای تقسیم اضافه ارزش بین سندیکاهای شعب مختلف تولیدی بمراتب سنگین تر می‌شود . تمرکز قدم به قدم تکامل می‌یابد . بنگاههای مختلطو مجتمع های بانکی ، کل تولید ملی را در بر می‌گیرندکه شکل هنگـی از هنگها را بخود گرفته و به این ترتیب به تراست دولتی سرمایه‌داری مبدل می‌گردد . رقابت به بالاترین و آخرین مرحله قابل‌تصور مـی‌رسد . رقابت تراستهای دولتی ــ سرمایه داری در بازارهای جهانی ، رقابت در محدودهٔ اقتصادهای ملی به یک حداقل کاهش می‌یابد ، اماتنها برای‌اینکه‌با قدرت بیشتر و با کیفیتی ناشناخته دوباره اوج بگیرد . دوشیوه تمرکز می‌بایستی از یکدیگر متمایز شوند : اولا " زمانیکه یک کشور با یک تراست دولتی ــ سرمایه‌داری‌یک کشور دیگر ضعیف تر ، اما با ساخت‌متشابه اقتصادی را ببلعد . در اینجا با تمرکز افقی سرمایه سر و کار داریم .ثانیا " زمانیکه‌یک‌تراست دولتی ــ سرمایه‌داری یک واحد اقتصادی " تکمیل‌کننده " من‌باب مثال یک کشور فلاحتی را بزیر سلطه خود درآورد . در این حالت با ایجاد " متم اقتصادی " یا ترکیب مختلط روبرو هستیم .

شکل‌مشخص‌پروسه تکاملی سرمایه داری جهانی با هر دو شیوه عجین شده است . برای مثال از شکل اول می‌توان از تسلط‌آلمان به بلژیک واز شکل دوم تصـرف مصر بوسیله انگلستان نام برد . با تمام اینها اغلب امپریالیسم و سیادت استعماری ساده ، یکسان تلقی می‌گردند . این چنین تصوری غلط می‌توانست سابقا " تا حدی موجه جلوه کند ، چونکه بورژوازی با حرکت خود تحت عنوان " اصل کمترین مقاومت " کوشش نمود منطقهٔ خود را بزیان کشورهای آزاد و ضعیف توسعه دهد . اما اکنون زمان تقسیم واقعی دنیا فرا رسیده است . مشابه‌با درون مرزهای یک کشور که تراست‌های رقیب بدوا " بحساب " افراد سوم " رشد مینمایند و سپس با از بین رفتن این‌گروهها‌مخاصمه دربین خودشان در می‌گیرد ، مبارزه رقابتی تراست‌های

دولتی ــ سـرمایه داری هم در ابتدا بر سر کشورهای آزاد ، سپس بر سر تجدید تقسیم مستعمرات و عاقبتا " با تشدید بیشتر تضاد بر سر متروپل ها می‌باشد .

****

کمونیستهای انقلابی

http://www.k-en.com

info@k-en.com

فصل یازدهم

ابزار مبارزه رقابتی و قدرت دولتی

مبارزهٔ اقتصاد های فردی غالبا" به کمک کاهش قیمت ها انجام می‌پذیرد. اگر مبارزه بین تراست ها جایگزین مبارزه بین بنگاههای فردی گردد، ابزار مبارزه هم در این رابطه تغییر می‌یابد. در سطح بازارداخلی قیمت های نازل به کنار گذاشته شده و قیمت های گران، که مبارزه را در بازار خارجی تسهیل مینمایند، جایگزینش میشوند. نقش قدرت دولتی افزایش می‌یابد. گمرکات و تعرفه های راه‌آهن مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند. قدرت عظیم اقتصادی تراست در بازار داخلی و بازار جهانی بکار گرفتن ابزار دیگری را هم ممکن می‌سازد. هرگاه یک تراست بصورت بنگاه مختلط برده، و من باب‌مثال راه‌آهن، کشتیرانی، کارگاههای برق و غیره را در تصرف داشته باشد، می‌تواند تشکیل یک دولت در دولت بدهد و در مقابل رقیبان خود سیاست پیچیده ای را دنبال کند. در این رابطه سیاست جلوگیری از دست یافتن به بازارهای مواد خام و بازارهای فروش و همچنین منابع اعتبار دارای نقش مهمی هستند. عاقبتا" می‌بایستی سیاست کاهش قیمت و فروش با ضرر ذکر گردد که برای داغان کردن رقبا بکار می‌رود. در بازار داخلی این اسلوب برای از بین بردن قطعی رقیبان اجرا می‌شود و در بازار جهانی بکار بردن آن به معنای تشدید دامپینگ است.

علاوه بر آن مثالهای بارزتری را هم نظیر مبارزه بین تراست های امریکائی می‌توان ذکر نمود. در اینجا دیگر محدودهٔ قانونی دولت هم رعایت نمیشود. باندهای دزدان و اوباش استخدام می‌شوند تا راه‌آهن

و لوله های نفتی را خراب یا منفجر کنند، آتش زدن، ارتشاء در بین کارمندان‌دولت‌و بعضی مواقع در بین کلیهٔ اعضاء یک ارگان حقوقی بصورت وسیع و مستقیم، ایجاد دستگاههای جاسوسی در بنگاههای رقیب، آدم کشی و قتل‌عمد . . . موارد ومثالهائی هستندکه در تاریخ ایجاد بنگاههای عظیم امریکای مدرن به اندازه کافی یافت می‌شوند.

زمانیکه رقابت به بالاترین سطح خودش یا برقابت بین تراست های دولتی ــ سرمایه داری میرسد، قدرت دولتی و سوء استفاده از امکانات‌آن دارای اهمیت وافری می‌گردد. طبیعتا" دستگاه دولتی همواره وسیله ای‌در دست طبقات حاکمه بوده است و بعنوان "حامی" و "مدافع" آنان عمل مینموده است، ولی هیچگاه دارای چنین اهمیت فوق العاده، نظیر دوران سرمایه مالی و سیاست امپریالیستی نبوده است. با ایجاد تراست های دولتی ــ سرمایه داری رقابت تقریبا" به رقابت خارجی تبدیل می‌شود و ابزار این رقابت از آنجمله قدرت دولتی تقویت می‌گردند. مفهوم سرمایه داری‌گمرکات بارزتر به منصه ظهور میرسد. اشکال گوناگون "حمایت صنایع ملی" تکمیل می‌شوند، تقاضاهای دولتی تنها به شرکت های ملی ارجاع می‌شود. عایدات اقدامات مخاطره‌آمیز‌گوناگون، اما "از نقطه نظرعمومی مفید" از طرف دولت تضمین می‌گردد. فعالیت اقتصادی خارجی ها باهر وسیله ممکن محدودمی‌گردد. در تغییرات معاهدات تجاری، قدرت دولتی طرفین معامله‌وارد صحنه شده و مناسبات قدرتها و نیروی نظامی این‌دولت در تحلیل نهائی تعیین کننده نتایج قرار دادها میگردد. در زمان عقد قرار دادهای‌استقراضی‌یااعتباری حکومت و قدرت نظامی میتوانندبالاترین بهره ها وبهترین‌سفارشات و امتیازات را به خود تشخیص دهند. در زمان صلح‌دستگاه دولتی ــ نظامی بدون آنکه بی حرکت باشد در پس پرده بوده و در زمان جنگ بلاواسطه وارد میدان میشود.

با ازدیاد اهمیت قدرت دولتی بصورت عمومی، تکمیل سازمانهای "نظامی" ارتش و نیروی دریائی بصورت مشخص تری ظاهر می‌شود. ابزار

قدرت نظامی در درجه اول تعیین کننده مبارزه بین تراست های دولتی ــ سرمایه داری میگردند ، چونکه قدرت نظامی یک کشور آخرین مرجعی است که گروههای ملی متخاصم سرمایه دار به آن متوسل می‌شوند . بودجه دولتی افزایش یافته و بخش همواره افزاینده ای از آن به مخارج " دفاع ازکشور "تعلق داده می‌شود یک جامعه سرمایه داری بدون صنایع تسلیحاتی و بدون جنگ قابل تصور نیست . همانطور که وجود قیمت های نازل سبب بوجود آمدن رقابت نمی‌گردد ، بلکه برعکس رقابت است که سبب کاهش قیمت می‌شود ،همانطور هم وجود ارتش ها ام العلل و محرک اصلی جنگها نبوده ، بلکه برعکس وجود ارتش ها مشروط به وجود تناقضات اقتصادی غیر قابل انکار است .

سیطره سرمایه مالی ، بدین ترتیب مشروط به وجود امپریالیسم و میلیتاریسم است . در این رابطه میلیتاریسم هم یک پدیده تاریخی مشخص نظیر سرمایه مالی می‌باشد .

اهمیت روزافزون قدرت دولتی سبب تغییر ترکیب و ساخت داخلی ــ اش می‌شود و قدرت دولتی هر چه بیشتر مبدل به مرجع اجرائی طبقات حاکممی‌گردد . قدرت دولتی طبیعتا " همواره نماینده منافع " اقشار بالائی " بوده است . اما چونکه اقشار بالائی ، خود تظاهر توده ای تقریبا " بی شکل بودند ، دستگاه متشکل دولتی در مقابل طبقه یا طبقات شکل نایافته قرار گرفته و حامی منافع آنان بود . دستگاه دولتی اکنون دیگر نه تنها تجسم منافع طبقات حاکمه بصورت عمومی ، بلکه در عین حال تجسم خواست دستجمعی آنان است . در مقابل دستگاه دولتی دیگر نه اعضاء منفرد طبقه یا طبقات حاکمه ، بلکه " سازمان های آنان " قرار دارند . حکومت بدین ترتیب مبدل به " مجمعی " میگردد که بوسیله نمایندگان سازمانها و بنگاه های اقتصادی انتخاب میگردد . حکومت نتیجتا " عهده دار نقش رهبری عالی تراست های دولتی ــ سرمایه داری می‌شود . این یکی از علل عمده به اصطلاح بحران پارلمانتاریسم است .

سابقا " پارلمان محل تظاهر مبارزه فراکسیون های مختلف طبقه حاکمه (بورژوازی و زمینداران بزرگ ، اقشار مختلف خرده بورژوازی) بر علیه یکدیگر بود . سرمایه داری تقریبا " تمام جناح های بورژوازی را به یک " توده متحد و ارتجاعی " تبدیل کرده که در سازمانهای متمرکز متعدد جمع گشته اند . پارلمان در موقعیت کنونی تنها یک دکوراسیون است . در اینجا تنها تصمیمات از پیش گرفته شده در سازمانهای بورژوازی تائید میگردد . در اینجا تنها از خواست ها و منافع دستجمعی بورژوازی متحد حراست میشود . قدرت دولتی قوی با ارتش و نیروی دریائی خوف انگیز ایده آل بورژوازی مدرن می‌باشد . اینها باقی مانده یونکرها (۳۰) و یا ویرانه های گذشته نیستند ، آنطوری که عده ای متصورند ، این یک پدیده اجتماعی ــ سیاسی نوین است که رشد سرمایه مالی موجد آن است . اگرحتی از مظاهر سیاست آهن و خون یونکرها درخدمت این سیاست استفاده میشود ، بعلت این است که انگیزه اصلی زندگی اقتصادی مدرن و سرمایه کل "هستی جامعه " را بسوی سیاست تجاوز طلبانه و میلیتاریستی سوق میدهند .

بهترین مثال در این رابطه نه تنها سیاست خارجی کشورهای "دمکراتیک" نظیر فرانسه ، انگلیس ، بلژیک و امریکا ، بلکه تغییرات داخلی آنان ، نظامی گرائی ، رشد مونارشیسم در فرانسه و کوشش در تحدید فعالیت سازمانهای کارگری و غیره . . . است .

(بخش چهارم و فصول دوازدهم تا چهاردهم نوشته بوخارین از یکسو تکرار مجدد و بسیط تر نظریات بیان شده در فصول پیشین و از سوی دیگر انتقاد به تئوری " ماوراء امپریالیسم " کائوتسکی و جدل با آن و بررسی اقتصاد کشورهای امپریالیستی در دوران جنگ و نشان دادن حرکت و رشد تضادها و رقابت های کشورهای سرمایه داری در بین یکدیگر و امکانات رشد یافته انقلاب سوسیالیستی است) .

(۳۰) ــ اشراف زمیندار و نظامی گرای پروس ــ م .